

میسودند ، در راه « من فعل ماشاء لقی ماشاء » (۱) بر حاکم حدلان افتاد شرقی
 نژادی که شاه گاهان ممالک « شام » را بممالک « مصری » (۲) می بخشید ، وقت طلوع
 شمس هفتاد در مس (۳) گردید « کان لم یس بالأمس » (۴) و تُرک نُحاری (۵) که
 ناختر ناخسر افروز طالع فرور ، خورشید حاوری را درّه اچیر شمردی بلا ناخسر
 احیر شدن ، آفتاب عمرش روال دیوسب « بدل مُحالانه نالد مس » (۶)

شعر ۲

فیا صاعُ کُلّی احم امری طعمت نامی فرسه آساذ هجاء (۷)
 و نا حفاش نُشرا کم فند عرب و نا احصاب نوارب و فت اصحاء (۸)

اگرچه عث (۹) و سمان (۱۰) و رث (۱۱) و نعیس (۱۲) هر ملک و د - ار را ار
 شال (۱۳) ، شالکک (۱۴) و ار حرف (۱۵) مار حُرُف (۱۶) و ار سُرُجِد (۱۷) مار سرحد و ار

۱ - ط ، ملک ۲ - ط ، دارد

- ۱ - هر که آن کند که خواهد بند آنچه را که خواهد (مصحح الامتال امتال مولد)
- ۲ - ممالک بح مملوک و ممالک مصر سلسله ای هستند از بران وک ما حرکتی که ممالک مصر و
 تمام حکومت مسکرتند (طبقات بلاطن اسلام سن ۷۰ - ۷۵)
- ۳ - گورد (رب)
- ۴ - گویا بی وده دیروز (از آنه ۲۵ سوره و س)
- ۵ - حارای مسوب هجاء
- ۶ - محالاه ، معارزه ، دهن ، نوشته مسود ۷ - سن ای کهساران جووند گویب هر دینا
 که وانه کرد ای ماده شکار او را شران بود
- ۸ - و ای شب و مه مرده د سارا
- سن عرب کرد (آفتاب) و در تاریکی هر و رف ه کام در آمدن ه حاسگام
- ۹ - لاهر
- (اهرت الموارد) ۱۰ - هر ه (اهرت الموارد)
- ۱۱ - کم ه
- ۱۲ - مهادار ۱۳ - ارجه ای که دور کمر اگر د جسد گلی کنی کرج و سمن (حاسه
 رها منصح د کرمین)
- ۱۴ - وعی از گله که ر و فرس دور د (آمدراج ارباب)
- ۱۵ - سعال ۱۶ - ور (رب) ۱۷ - حامه است از سم سرح (اهرت الموارد)

۱۱) بازپا (۲) یا حصیر (۳) و بازپا (۴) در مکان و مخازن « کلات » بی شریک و
 ایاز ابار ساخت ، و تکویر (۵) نکوترین اطراف (۶) از اطراف نموده تکاوس (۷) و
 تکویر (۸) اثاثه^۱ « کیکاوس » و احتیاز (۹) و اکتناز (۱۰) کنوز « دقیانوس »
 کرده ، و اسباب نیتل را تا اسباب السماء (۱۱) فراهم آورده با اسباب (۱۲) طول آمل (۱۳)
 برهم بست ، انجام کار ، از دفائن و دفینی (۱۴) بمدفن چر کفن برود « مَا أَغْتَى عَنْهُ
 مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۱۵) و از کشت و گشت این^۲ کهن کیرباس (۱۶) غیر پیرهن کرباس
 و اصلش^۳ نگشت « مَيْضَلِي نَاراً ذَاتَ كَهَبٍ » (۱۷) ، و شهباز دولتش در این و سگر (۱۸) پاس
 نیارمیده رمیده شفقار (۱۹) شد ، و همان قصه بدنامی قصه (۲۰) او و غصه روحانی
 غصه (۲۱) او آمد .

۱ - ط ، اسامه . ۲ - ط ، درین . ۳ - ط ، و اصل .

- ۱ - مافه از هر چیزی (رب) جامه بانقش . (ار رب) .
 ۲ - چمن است در سج و در بعض هواشی خوش منظر معنی شده و صحیح ناری است و (ری) مکرر
 اول و شدید یا دیدار مکرر نمکو . (رب) ۴ - یوریا (رب) .
 ۵ - فراهم آوردن (رب) . ۶ - ح طرف مکرر اول ، حال نو (رب) .
 ۷ - تو مرتو شدن بسیار برهم نشستن . (رب) . ۸ - پر کرده آمدن (رب) .
 ۹ - کرده آوردن (رب) . ۱۰ - در کجینه بهادن ۱۱ - نواحی آسمان (رب) .
 ۱۲ - ح سبب شتیج اول و دوم ، و سن (رب) . ۱۳ - آرزوی دراز .
 ۱۴ - تومی از جامه های خط دار . (رب) . ۱۵ - بینماز نکرد او را مال او و آنچه کسب
 کرده (آیه ۲ موره مسد) ۱۶ - دربار پادشاهان و امرا داعیان . (برهان) .
 ۱۷ - زون است که در آید آتشی را زبانه دار (آیه ۳ سوره مسد) ۱۸ - آشناله
 (رب) ۱۹ - شنغار ، پرندگانی از جنس سماه چشم شبنه جبرغ . (برهان)
 ۲۰ - بهره ، حصه (حواشی) مأخذی دیده شد . ۲۱ - فوت روز گذار (رب) .

مَا حَالُ مُتَّبِعٍ مُسْتَبْضِعٍ نُحْبًا مَسْكًا وَ قَنَدًا بِأَوْقَارٍ وَ أَمْنَاءٍ (۱)
 وَ يَزْكَبُ الْبَحْرَ يَبْعَى مِنْ مَرَابِجِهَا تَحْرِيبًا بَيْنَ إِرْخَاصٍ وَ إِغْلَاءِ (۲)
 يَنْزِجِي الرِّخَاءَ لَهُ طَرَعًا جَوَارِيَةً عَلَى الرَّخَاهِ بِأَجْرَاءِ وَ إِزْسَاءِ (۳)
 وَ يَسْحَنُ الْفُلْكَ مِمَّا لَيْسَ يُوجَدُنِي قَصْرٍ لِقَيْصَرَ أَوْ دَارِ إِسْدَارِ (۴)
 حَتَّى تَرَائِي أَنَّهُ أَعْلَامُ بَلَدِيهِ وَ سَاحِلُ يَجْتَلِي مِنْ طَرْفِ رَنَاءِ (۵)
 نِينَا كَمَا إِذَا انْكَسَبَتْ سَعِيَّتُهُ مِنْ نَارِ صَاعِقَةٍ فِي جَوْفِ ظَلَمَاءِ (۶)

بفحوائی « من گمان لله گمان الله که » (۷) تا از خدا جدا نبود خدا با او بود .
 چون خدای (۸) رحمت را بپنداری (۹) ز رحمت بدل کرده از حق آفتاب (۱۰) شد ، و ضایع (۱۱)
 و حقایب (۱۲) دولت را ضایع و باطل کرد در نسو الله فنیهم ، (۱۳) ، و نقش سی نقیض (۱۴)
 عمر فقیس را بنیست خویش از صفحه هستی سترده سطر (۱۵) سطور (۱۶) دولت خود

- ۱ - چگونه است حال نازرگانی که ضاعت میسازد ناردانهایی را از مشک و نقد به خروارها و
 منها .
- ۲ - و بدریا میرود و بمطلد از سودهای آن (حال) قصد کردن سن گراس و ارزای را
- ۳ - میراند یاد ترم مرای از روی فرمانبرداری کشتی های او را سومی ، هنگام راندن و گاه لنگر
 انداختن
- ۴ - و هر میکند کشتی را از آنچه یافت نمیشود در کاح فیصری ما خانه دارایی .
- ۵ - تا آنکه نمودار شود برای او نشانهای شهر او و ساحلی که جلوه میکند و در دیده بیکه
 نگرند .
- ۶ - در چنین حال (ناگاه) مروی درمی افتد کشتی او از آتش درختی
 در دل شب نیک باریک .
- ۷ - کسیکه مرای خداست خدا مرای اوست (مآحد
 حدیث مشعوی ص ۱۹ از کشف الاسرار) .
- ۸ - بلران عام دهتی (رب) .
- ۹ - جزاء ، ح جنوه یاره آتش (رب) .
- ۱۰ - بازگردنده (رب)
- ۱۱ - ح وضعه ، ده يك سود که سلطان گهرد (رب) مالیات .
- ۱۲ - ح حقه ، یاردان .
- ۱۳ - فراموش کردند خدا را پس فراموشی کرد ایشانرا (از آیه ۶۸ سوره توبه) .
- ۱۴ - ح همنا (رب) .
- ۱۵ - مریدن (رب) .
- ۱۶ - ح سطر نفتح اول وسكون
 درم ، رسته از هر چیزی (رب) .

نمود^۱ «يَنْهَوَاللهُ مَا يَشَاءُ»^۱ و بناهنجاری سَجِيحَةً^۲ شَجِيحَةً^۳ و خِيمِ^۴ و خِيمِ ، بَتِيغٍ تَبِيغٍ^۵ انگیزِ خصمِ خونخوار بخواری گشته گشته از آنهمه بُهَمِ^۶ و خَيْلٍ و خَوَلٍ^۷ و خِيَلَاءِ^۸ و خیالات ، جز حسرت و خُسْرَتِ^۹ باخود ببرد «أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى»^{۱۰} ، و از ببرد^{۱۱} و رنج و مال^{۱۲} و گنج بی رنج و مال ، سوای گنجِ آخِرْتُمْ هَزْرَةً^{۱۳} و بهره‌ای بیافت «مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى»^{۱۴} ، و با أَلْمِ أَلْمِ^{۱۴} آلم ، در آرزِ دراز ، عمر فانی بدرود نمود^{۱۵} ، و کاشته خویش را از مزروع دهر بدرود و اینهمه تَعَبٍ و تَعَبٍ^{۱۵} و عَنَتٍ^{۱۶} و عَتَبٍ^{۱۷} عبت شد

إِنَّكَ لَا تَجْنِي مِنَ الشُّوكِ الْعَيْبِ^{۱۸} كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ «لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ»^{۱۹} .

۱ - ط ، بوده . ۲ - یو ، آیه را ندارد . ۳ - یو ، ندارد .

۴ - ط ، نمود .

۱ - هر مترد خدا آنچه را میجوهد (از آیه ۳۹ سوره زهد) . ۲ - سرشت (رب)

۳ - مغفل (رب) . ۴ - خو (رب) . ۵ - در هبجان آمدن خون و طله

کردن (رب) . ۶ - بی بهمه صم اول و سکون دوم و فتح سوم ، لشکر (رب) .

۷ - عطاهای الهی از نعمتها و مندکان و کمزبان (رب) . ۸ - کمر و نزرگه منشی (رب) .

۹ - زیان (دیده نشد) ۱۰ - آیا هر انسان است آنچه آرزو میکند (آیه ۲۴ سوره نجم)

۱۱ - از مصدر مالمی . ۱۲ - حسرت (رب) ۱۳ - کفایت نکرد از او حال او چون

هلاک شد (از آیه ۱۱ سوره اللیل) . ۱۴ - گروه گروه (برهان) . ۱۵ - هلاکی

(رب) ۱۶ - سختی . ۱۷ - سختی (رب) . ۱۸ - همانا یو از خار انگور

لجسی ، نظیر اصل مذکور نگردد . . (رک مجمع الامثال) . ۱۹ - همچنانکه گفته است خدای

عزیز باد نام او (برای هر مردی از ایشانست آنچه کسب کرده) (از آیه ۱۱ سوره نور) .

تَوَلَّى فَمَا آتَرَ الْمَعْدَلَةَ
وَصَبَّ عَلَى النَّاسِ سَوْطَ الْعَذَابِ
وَ حَازَا الْجُبُوشَ وَ اذْنَى الْجُبُوشِ
وَ ظَنَّ الْبَرَابِرَ يَحْيَى حَتَاهُ
وَ اَنَّ النَّيَّةَ لَا تَغْتَدِي
فَلَمَّا عَتَا وَعَدَا طَسُورَهُ
رَمَتْهُ يَدُ الدَّهْرِ عَنِ قَوْمِهِ
رَمَاهُ الزَّمَانُ بِاِحْدَانِهِ
وَ كَوَى شَكَرَ اللهُ نِعْمَانَهُ
وَ كَانَتْ تَفَارِيقُ اِذَا اَقْبَلَتْ
كَذَلِكَ يَكُونُ اِنْتِقَامُ الْعَلِيكَ
وَ لَا شَكَرَ اللهُ اِذَا خَوَّلَهُ (۱)
كَمَانَ اِلَالَةَ بِهِ وَ كَمَلَهُ (۲)
وَ صَيَّرَهُمْ حَوْلَهُ قَبْلَهُ (۳)
اِذَا نَزَلَتْ نَحْوَهُ مُعْضَلَةً (۴)
اِلَيْهِ اِذَا قَصَدَتْ مَعْتَلَهُ (۵)
وَ حَقَّ عَلَى اللهِ اَنْ يَخْدُلَهُ (۶)
بِسَهْمٍ فَمَا اَخْطَأَتْ مَقْتَلَهُ (۷)
وَ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجَهُ اُدْحَاهُ (۸)
لَمَّا بَرَحَتْ عِنْدَهُ مُكْتَمَلَةً (۹)
وَ لَكِنَّهَا اَدْبَرَتْ مُجِيبَةً (۱۰)
اِذَا اَخَذَ الْعَبْدُ مَا لَيْسَ لَهُ (۱۱)

-
- ۱ - ولایت یافت پس در نکزید دادخواهی را و سپاس نگفت خدا را چون ملک داد او را
 - ۲ - و ریخت (کوفت) بر مردمان تازیانه آزار را چنانکه گویا خدا بدان او را گمارده است
 - ۳ - و فراهم آورد سپاهانرا و نزدیک ساخت گروهها را (صحیح ، احشوش) و گرداند آنانرا پیرامون خود گروه گروه .
 - ۴ - و گمان کرد در مریبا (افغانان) حمایت خواهند کرد پیرامون او را هر گاه فرود آید بسوی او کاری دشوار
 - ۵ - و اینکه مرگه را ، بمسرد بسوی او گاهی که قصد کند پناهگاه او را .
 - ۶ - پس چون سرکشی کرد و در گنمشحد خود را و واجب شد بر خدا اینکه خواهد کمد او را
 - ۷ - افکند او را دست روزگار از گمان خود ببری پس خطا نکرد گشتگاه او را .
 - ۸ - تیر زد او را زمانه حوادث خود و از آنجا که درون آورده بود او را (خاکه) درون کرد او را
 - ۹ - و اگر سپاس گفته بود نعمتهای خدا را پیوسته نزد او بود (نعمتها) کامل
 - ۱۰ - و بود (نعمتها) پراکنده گاهی که روی آورد و لکن پشت کرد بیکبارگی .
 - ۱۱ - چسب است انتقام خدا گاهی که بگیرد سده آنچه را که بیست از آن او .

چون^۱ جناب^۲ و صافی^۳ را در آخر جلد پنجم تاریخ با مؤلف^۴ کتاب
 « کلبله و دمنه » در چند فقره تَخَدِی (۲) اتفاق افتاده بود ، این کمیته هم بمناسبت
 مقام تَحَدِیاً لهما تذکر چند عبارت میبرد از و بَسْتَةُ خَاشَاك را در برابر دَسْتَةُ سَنَبِل
 و رِبْحَان^۵ و سَمَلِكْ خَرْف را با سِنَطِ (۳) نُؤُلُو و مَرَجَان جلوه گر میسازد

در ذکر آن^۶ کلمات و عطف اساسی مدیل باقتباس

« هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ » (۴) . کیست که در باغِ پُر وَرْدِ (۵) جهان گلبنی پر وَرْد ،
 و خارج قفایش بر خَلْد (۶) بخلد ، و خوان کامرانی گسترده و خون جگر او رَسَد (۷) برسد
 بنابر این دولت دنیا را بقلبی صاحب خرد بخرد و پیرامون سرخ و زردش اگر بخون
 آغشته گردد نگردد . « إِنَّ السَّلَامَةَ فِيهَا تَرَكُ مَا فِيهَا » (۸) .

۱ - نو ، ط ، از اینجا تا اول فصل آینده را ندارد . ۲ - هت صاحب .

۳ - عت ، ط ، ندارد . ۴ - ط اضافه دارد ؛ رباعی .

۱ - شرف الدین عبدالله کاتب ملقب به و صافی العسرة متعلق به شرف متولد ۶۶۳ هرق .

مؤلف کتاب بحریة الامصار و در حمة الامصار مشهور به تاریخ و صافی و ریح ۵ ص ۷۰

۲ - مرادری کردن در کاری و پس خواندن خصم را و علمه حستن (رب)

۳ - رشته (رب) . ۴ - این سانی است برای مردمان (از آیه ۱۳۶ سوره آل عمران)

۵ - گل . ۶ - دل (رب) ۷ - حصه (مرها) ۸ - همانا

سلامت در دنیا و اگداشتن آنچه در دنیاست

مَطْلَبِ مَطْلَبِ كَرِ هَمِهْ خُودِ يَادَشَهِيْ اَسْت

پیوسته سرانجام طلب روسیهی است

گر ماه شود طالب در مظلوش مهر

هرچند که کاسه پر کند باز نهی است

نوع دیگر: صاحب تو کُلِّ غَمِّ كِلَانِ و خرد نَصُورِدِ و حریص هرگز صرفه

از زد و برد نبرد. زخارف دنیا پیش دیده‌وران نمود نمود، و هیچ هوشیار قِلَادَةُ

تَعْلُقِ زِبُورِ كَرْدِ (۱) نکرد، و تا سر بگریبان خمول نکشید پای رفعت بر سر بیض و

سود نَسُود. تا قامت طاعت داس آساخم نکرد از مزروع زندگی حاصل دُرُودِ (۲)

ندرود. بچاه ندامت افتاد آنکه عاقبت را بدیده دید ندید. درخسران ابد همانند آنکه

در ریاست رسم داد نداد. «طَوْبِي لَنْ سَعَى فِي فَكَاكَ نَفْسِهِ قَبْلَ ضَيْقِ الْأَنْفَاسِ»^۱

چون حاصل عمر تو فریبی و دمی است

رو داد بکن گرت بهردم ستمی است

مغرور مشو بخود که اصل من و تو

کردی و شراری و نسیمی و دمی است

نوع دیگر: هر که عاقبت کار را نگرست عاقبت کار نگرست، و هر که

نقد اعمال خود بسوخت (۳) بنار جحیم نسوخت، و هر که از راه انصاف بگردیدشایسته

رحمت نگردید، و هر که نقد علائق بسپرد (۴) طریق خذلان نسپرد.

۱ - ط اضافه دارد: رباعی.

۱ - گردد یا من آن. (رب). ۲ - فنا. ستایش.

۳ (برهان ذیل سوخته) ۴ - از دست داد.

«طوبى لمن تجلّى بالتمفّافِ و رضى بالكفّافِ» (۱)

در مکتب عقل خود کتاب خود باش در فکر سؤال حق جواب خود باش

در پناهی حساب تا زمانی فردا زنهار امروز سر حساب خود باش

نوع دیگر: حاصل سعادت بر نگیزی تا نخم نکوکاری نکاری، و دستگاری

نگردی تا پاس نفس داری (۲) نداری، و آبروی دارین (۳) میندوژی تا اشک نیاز در

راه باری باری. تا تارك هواچس (۴) نکویی با محبوب حقیقی رو بیاری نیاری، چون

سربگریبان عزلت کشی قفای خود از خجالت بخواری بخاری (۵). تا ضبط عنان نفس

سرکش نکنی توسن تفرق بجهانی نجهانی، و تحصیل رضای حق با توانی (۶) توانی،

و روی توجه بدهر دنی، عاقبت کار را گردانی نگردانی، و بلند نگردی تا خود را

غبار راه قاصی (۷) و دانی (۸) ندانی.

«العاقل یضع نفسه فیز ترفع والجاهل یرفع نفسه فیضع» (۹)

نه در طلب سمورو نه اطلس باش در دیده اعتبار خار و خس باش

خواهی که کنی سری ز منزل بیرون چون جاده پیامال کس و ما کس باش

نوع دیگر: عالم سر از زمین افتادگی مانند درختیکه بر (۱۰) دارد بر ندارد،

و عارف دلی را که بدر گاه معبود روی نیاز آرد نیاز آرد. جز ذکر حق اگر سنگ

۱ - یو، ط دستگاری.

۱ - خوشا حال کسی که زیور پوشید بهار سایی و قناعت کرد. روز گذار از روزی (کلمات قصار)

نسخ التواریح جلد حالات علی علیه السلام چاپ اول من ۹۵۸. ۲ - فریسته. (ازرب)

۳ - دنیا و آخرت. ۴ - وسوسه ها. ۵ - قفا خاریدن، کمایه از شرمنده شدن

(آشتراج از میث اللغات) ۶ - سستی ۷ - دور. ۸ - نزدیک.

۹ - بخردمند فرو مینهد نفس خود را از مرتبه ای که دارد، پس بلند میشود، و نادان مالا میبرد خود

را، پس دور مرتبه میشود (کلمات قصار - نسخ من ۸۴۷) ۱۰ - میوه.

بلايش بسر آيد سرآيد و براه خطا از چين و فرنگ گر آيد ، نگرايد

« إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ فَنَاءٌ وَعَشَاءٌ وَ عَيْبٌ وَ غَيْرٌ » (۱)

دانی ز چه بی حجاب میخندد صبح

افکنده ز رخ نقاب میخندد صبح

این نمکده چون مقام خمیدیدن نیست

برخنده آفتاب میخندد صبح

نوع دیگر : دنیا پرست تا از قید هستی نرسد گل مرادش ارست ، و تا ینجه

طمع نتافت نور عزت بر او نتافت ، تا از علایقش نه دستار ماند و نه بُرد ، بهر جاوید

نبرد ، و تا از شاخ بی برگی بر نخورد بکام دل بر نخورد ،

« ثَمَرَةُ الْحِرْمِ الْعَتَاءُ وَ ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْغِنَاءُ » (۲)

تا بسته این جهان پر تزویری از بهر بجات خود مجو تدبیری

اهل تجرید هم نباشند آزاد دارند ز نقش بوریا زنجیری

نوع دیگر : انسان ساغر عافیت ، تا خود را بگوشه گمنامی نکشد ، نکشد (۳)

و گوی سعادت از میدان تا دام علایق بُرد نبرد ، و در راه سلوک تا زیر پای خود

نپاید (۴) نیاید ، و شاهد توقیفش چهره ، تا کشف حجاب خودی ننماید نماید ، و

بهاال بر خورداریش تا نوکل^۲ تو گل بر بیارد ، بر (۵) بیارد ، « أَلْتَوَكَّلُ أَفْضَلُ عَمَلٍ وَالْإِنْفَاقُ

بِاللَّهِ أَقْوَى أَمَلٌ » (۶) .

۱ - ط ، اضافه دارد : رباعی . ۲ - ط ، از گل .

۱ - همانا دنیا خانه نیستی و رنج و پندها و سختیهاست (کلمات قصار . ناسخ ص ۹۰۷)

۲ - میوه آز رنج است و میوه ذناعت بسیاری است (کلمات قصار . ناسخ ص ۹۳۰) .

۳ - نرسد . ۴ - بایسدن ، دیدن . ۵ - میوه . ۶ - توکل فاضلترین

عمل است و اطمینان بحدا قوی ترین آرزوست . (کلمات قصار . ناسخ ص ۸۵۸) .

مارا نه به نیست اختیارو نه بهست

از هستی ذات اوست هر هست که هست

هر نیست که هست شدهمان هست که نیست

هر هست که نیست شد همان نیست که هست

نوع دیگر: سعادت مند آنکه راه رستگاری نوشت (۱) و نامه رستگاری خود نوشت، و بساط تعاقب دهر برچید، و از گلبن مقصود برچید، و دل از زال دنیا برگرفت و دوشیزه سعادت برگرفت، و از سر هوا برخاست و از دوحه (۲) توفیق برخواست. «حُبُّ الْمَالِ يُفْسِدُ الْمَالَ» (۳)

عارف بوجود خود چو بیتا گردد هر چیز دلت خواست مهیا گردد
دریاب حباب را که در بحر وجود پرداخت چو دل ز خویش دریا گردد

نوع دیگر: هر کس که آشناست بدوست روی آشنا و بیگانه بدوست، و هر که را تجرد شیوه و زیست با عیش ابد زیست، هر که دین بدینا فروخت نارجحیم بر خود فروخت آنکه در آغاز کار بار ریاضت کشید در انجام آن جام راحت کشید. هر که سنگ بی نیازی بر فلک مینازد، فلک بوجودش مینازد. هر که در راه صدق خرامد دزد هر دو جهان فاخر آمد، هر که هوای نفس را (۴) از دست (۵) شد پایان کار از دست شد (۶). هر که با قضا ستیزه کرد کمان کین بر آستی باخود زه کرد.

«الرِّضَاءُ غِنَاءٌ وَالسَّخَطُ عَنَاءٌ» (۷)

۱ - ط، اضافه دارد: رباعی. ۲ - ط، اضافه دارد: رباعی.

۱ - سوم شخص ماضی از مصدر نوشتن، در مورد بدن (برهان) ۲ - درخت نزرگه (رب).
۳ - دوستی مال تنها مسازد نتیجه (عاقبت) را (کلمات چهار، نسخ ص ۹۳۷)
۴ - برای هوای نفس، مخاطب هوا. ۵ - معایب (برهان). ۶ - مضطرب شدن (برهان).
۷ - خرسندی مینماید است و خشم گرفتن رنج است.

از نخل امید خوبشتم بر چینی
 بر روم اگر امیر و گر بر چینی
 هر بند که کشته‌ای همان بر چینی

نوع دیگر: ای شقیق شفیق میدان جاه را پُرچاه میدان ، و برقع ترفع از روی آرزو^۱ و هوس هوش پرداز پرداز^۲ ، و هر^۳ یوم از نوم پندار بیدار باش ، و پاس بساتین شائین^۴ (۱) بدار^۳ ، و بد از نیک بیک نظر می بَطَر بشناس ، و سپاس دادر داد آور سَفَر^۴ (۲) غفور قوی^۳ را قوی مشغول ساز ، و ساز هوا و هواجس را بکاره بکناره نه ، و با کرام با کرام و با خسان با خسان سلوک مَلوک دار ، و از عهده نفس بدرای بدر آی ، و لالی این سخنان سَحَبان^۴ (۳) پسند پستد حقیقت پیوند را مانند ذر در گوش کش ، شاید در عوض از غوصگاه سعادت دُرّ نابی دریایی ، و رخت راحت بمنزل رَحَب^۵ (۴) مراد ، از اذناس^۶ ظاهری طاهر و بری بری « اَقْبَلْ عَلٰی نَفْسِكَ بِالْاِذْنِ مِنْهَا »^۷ (۵) هر کس که خدا شناس شد آزاد است
 از بیگ و بد زمانه دایم شاد است
 مرهستی خویش دلچه بندی چو حباب
 بنیاد وجودت گره‌های پر باد است

۱ - یو ، آرزوی آز . ۲ - ط ، پرداز . ۳ - ط ، هر .

۴ - ط ، دارد بهار . ۵ - ط ، اضافه دارد : رباعی

۱ - دنیا و آخرت . ۲ - سیار هفونکنده . (رب) ۳ - ح فوه ، نهر .

۴ - سخنان زفرین آیین و ائلی از خطیبان مشهور هر پ در جاهلیت و اسلام (م - ۵۴ هجری قمری

(الاعلام زو کلی) . ۵ - مزاج . ۶ - ح نفس بفتح اول و کسر دوم ، چرک ناک .

۷ - رو آور به نفس خسود به پشت کردن بدان (رو آور به نفس مطمئنه خود به پشت کردن به نفس

لواحه (کلمات قصار . ناسخ ص ۸۷۳) .

نوع دیگر: ای برادر تو را در خلوتِ نفسِ خبیثِ نقشِ حبیبِ گمی میسر آید،
و نوایِ حق را جز بینوای (۱) حق، کی میسر آید؟ و دم و دینار دنیا را بخورد
بخورده ای نخورد، و بخورد و تجرد کالای سعادت کوین بخورد، نوشه جهانی اگر از
فتاعت نوشه داری و «دارای» زمانی اگر همت بدر (۲) نفس داری بگماری که «ان
فی القنوعِ لَغْنَى وَ اِنَّ فِی الْعِرْصِ لَآثَاءٌ» (۳)

دنیا مطلب که دستگیری اینست
عزت مطلب که اصل خواری اینست
گر مفلسی ارغنی که میباید رفت
داری اینست اگر نداری اینست

نوع دیگر: بهال دل از شاخ و برگِ که حرص و تاپا که (۴) تاپا که (۵) نکنی
و ریشه نخل بخل از زمینِ طبعِ بی باک پاک (۶) نکنی میوه آسایشِ بچینی، و اگر
بچینی (۷) فَنَقُودٍ بَیْجِنَةٍ (۸) خوری دست نیلایی، از پیشانی شانی (۹) دهر^{۱۰} بیشانی (۱۰)
نه بینی و نه چینی، و چون از خَزَّ و بُرْد و خَرَّ (۱۱) و بُرْد (۱۲) جهان چشم پوشی
آنچه از دمسردی «دی» دی (۱۳) دیدی فردا نه بینی دم را مُشْتَمِ دَانِ که دم دیگر
نه چشم خواهدت مانند نه بینی «أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمَنَى» (۱۴)

۱ - ط، اضافه دارد: رباعی . ۲ - ط، ناپاک . ۳ - ط، تاپا .
۴ - ط، نخوری . ۵ - ط، دهر مشانی . . . ۶ - ط، اضافه دارد:
خرد و بزرگ . ۷ - ط، اضافه دارد رباعی .

۱ - درویش . ۲ - ط، ندره و ظاهرأ ندر = برادر ۳ - همانا در
فتاعت سبازیت و همانا در آرزج اسب (کلمات قصار ناسخ ص ۹۰۷)
۴ - اضطراف و بقراری (مرهان) . ۵ - پسرانسته . ۶ - مکی .
۷ - مسوون بچین کاسه و طرف که از چینی باشد ۸ - چینه ، دانه که مرغ دهنند (مرهان)
۹ - دشمن . ۱۰ - می آرزم . (لغت نامه از مرهان) . ۱۱ - گرما
۱۲ - سرما . ۱۳ - روز گذشته (مرهان) . ۱۴ - شریفترین توانگری
مرك گفتش آرزو هاست (کلمات قصار ناسخ ص ۸۸۹) .

ایخواجه که یافت عالم از تو تریب
 گر دیده ز دارایی دنیا یوشی
 هرگز نخوری - سگندری (۱) در ره دین

نوع دینگر: در تحصیل زاد آخری دیر مکن و زود بکوش او دین را بدینا
 مده! و آنرا بدین مفروش که مانده اش عایه غرور است و نعمت رنگینش « اَهْرُونَ
 مِنْ مَتَاعِ الْغُرُورِ » (۲) « فَلَا تَعْرَفْنَكُمْ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْرَفَنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغُرُورُ » (۳)
 غره چه شوی بمسکن و کاشاله؟
 بر عمر که هست حاصلش افسانه
 همخانه صرصری چه افروزی شمع؟
 بر رهگذر سیل چه سازی خانه؟

نوع دینگر: عاقبت دولت پر دلالتش (۴) تَعَبٌ وَعَقَبَاتٌ عَقَابُ عُثْبِيٍّ دَرَّعَبٍ كَارِي
 آغاز کن که در انجامش جزای خیر که جزء اخیر عقلت نامه (۵) نجات است در کنارت
 نهند، و آخرت؟ اُجْرَتِ اُجْرَتٍ دَهْنِدُ . تابعِ فِتْنَةٍ (۶) « كَلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشُوا فِيهِ » (۷)
 مشو! و صورتحال را در آینه خود بینی « ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ » (۸) مبین! و رخ
 از کعبه صدق « اِلَيْهِ اَدْعُوا وَاِلَيْهِ مَتَّانٌ » (۹) متاب! و نفس را از مخالفت امر فرمانروای
 يَخْطُءُ كُنْ (۱۰) نهی کن! و از عم مال و منال منال، و مال کار را بنگر! که « اَلْحَيٰثُ
 يَحَاوُوا وَيَسُرُّ (۱۱) . اَلدُّنْيَا تَعْرُ وِتَضُرُّ وَ تَمُرُّ » (۱۲)

۱ - ط ، اضافه دارد : رباعی . ۲ - جزبو ، و در آخرت .

۳ - ط ، اضافه دارد : رباعی .

۱ - سر در آمدن (از رهان) . ۲ - خوار بر از دنیا ۳ - پس نفریند

الته شما را زندگانی دنیا و نفریند البته شما را صحتاً ، فریب دهنده (از آیه ۳۳ سوره سجده)

۴ - دلال فار (ره) و ضمیر راجع بدنیاس . ۵ - در کج ۲ ص ۶۰۰ . ۶ - گروه .

۷ - هرگاه روشن کند برای ایشان ، راه روند در آن (از آیه ۱۹ سوره غوره) در وصف منافقاست .

۸ - آنست آن زیان آشکارا (از آیه ۶۱ سوره حج) ۹ - سوی او میخوانم و بسوی

اوست بازگشت (مأخوذ از آیه ۲۹ سوره رعد) . ۱۰ - اشاره است مآیه ۸۲ سوره یس .

۱۱ - زندگانی شهرین است و بلع . ناسخ التمسیر (کلمات قصار ص ۸۵۳) . ۱۲ - دنیا

مهریهد و زیان میرساند و میگذرد . (مجمع الامثال میدانی . کلمات علی علیه السلام) .

روری دوسه دست بر گشایند ترا اندر بد و بیکه آرهایند ترا
 گردنو فلک حصاروی از آیه است تا هر چه کسی همان نماید ترا
 نوع دیگر: کُلُّ و لایِ تناهی (۱) حسو ادث لای تناهی است ۲ و تناهی (۲)
 مدولت موروث تناهی دست (۳) گزیدن باعث پشت دست گرد دست ۳ و سروری کردن
 کردن شمشیر خاریدن حرس و آراغایت عوایتست (۴) و قطع تعلق بهایت نهایت (۵)
 هیأت الخب (۶) حب حاه عنایت (۷) باشد ۷ و عنایب بردان در دو جهان موجب
 عنایت (۸) سگماران از سگماران فتنه بر کنارند ۸ و عاقبت گزندان از اکلیل
 سروری سر گردان (۹) و من قبیع عی (۱۰)

ناداری این جهان را دارایی به دلق ممد از اطللس و دارایی (۱۱) به
 آسوده ر شعل هر در عالم بودن صد ره رسکندری و دارایی (۱۲) به
 نوع دیگر: از ناع شوم دهر عشوم (۱۳) و گلش زمانه ۱۳ کُل حیری (۱۴)
 حیری که چید که آخر بدای گلش دست حسرت بر سر برد ۱۴ و از این سماع (۱۵)

۱ - ط ، اصاعه دارد ر اهی ۲ - ط ، برید

۱ - ح بپیله صبح اول و چهارم و سکون دوم و کسر سوم ، آسغای از کرانه رودبار که آب در
 آن منبوی شود (رب) ۲ - ناجر (رب) ۳ - مسد ۴ - روانه ، گمراهی
 ۵ - حردمندی ۶ - نک چاه (رب) ۷ - صق ، نهایت ۲ - هیأت ، ریح
 دیدن (رب) ۸ - بسیاری (دیده شد) ۹ - اکلیل ، ناع سرگردان
 روگردان معروض ۱۰ - کسکه فاعل کرد سهار شد (کلمات فصار باسیح ص ۹۹۳)
 ۱۱ - بوهی پارچه ۱۲ - اسکندری کردن معاند اسکندر (پادشاه معروف) بودن
 دارا (پادشاه معروف) ۱۳ - سگمار ۱۴ - گلی است در بنگهای کونا کون
 (از برهان) ۱۵ - سهره (اعرف المراد)

پرشور ، شهد بوالی که در لب رسانید که عاقبت اسگشت بدامت بدندان نگرید ، این ریاض ریاضت ، نمر و فایر که کرده و از آن اقطاف برگه و برگه کرده ، این کسری و قیصر و نفع و حمیر (۱) این من ادحر و اعتقل (۲) و سمع السائل علی المال فاکثر (۳)

آسوده کسی که در عم پیشی بیست در بند تو با گری و درویشی بیست

فارع و جهان و ابر عم خلق جهان با حویشتش بر سر حویشتی بیست

نوع دیگر : اگر حم است اگر د حاماس (۴) که حام مرگه را در کشیدنی

است ، و اگر « دارا » است و اگر داری (۵) که داری احل را چشیدنی هر شاه

شهدر (۶) شهد رحلت را نوشیدنی است ، و هر جهانان چشم جهان بین از جهان

پوشیدنی الحاصل عتة عطب (۷) و صما نوشیدنی است ، و حسم بی نقا پوشیدنی است

« ان الدنيا ظل العمام و حلهم السام و الريح الموضول ناعم و العسل المشوب بالسّم .

سلافة التعم آكالة الأمم حلافة الأمم » (۸)

چون بیست بهر چه بیست حر ناد بیست

چون هست بهر چه هست نهمان و شکست

اگر که هر چه هست در عالم بیست

بمبار که هر چه بیست در عالم هست (۹)

۱ - ط ، اصافه دار ، ر اعی ۲ - ط ، اصافه دارد ، ر اعی

۱ - کجاست کسری ، صبر و کجاست مع (اصه ادشاهان بی) ، حمر (فصلای نه بی)

۲ - کجاست کسی که دحمر نهاد ، صد باد (حس کرد مال ا) ۳ - ، باد حال را

مرمال پس رباد کرد (کلمات صبا اصح ص ۸۹۵) ۴ - دراد باب اراان و عرب تلفظ

هرانه و حکیم خوانده شده و بدو پیوستگی ا بیست داده اند (حده همس کلمه - ام نامه شود) .

۵ - عطار ۶ - در کلمت (رب) ۱ - هلاکی (رب) ۸ - همانا دما سافه

امر ، ، جواب حصه ، و شادمان مویخته عم ، و انگین آمیخته بر هر است در دة صفا و حو دة

ملکها و کسندة هوسانست (کلمات صبا اصح ص ۹۰۳) ۹ - د کلسان ادب مر ۴۸

این ریاض را نه شیخ بحمد الدنر کسری نسبت داده است

هر چند طلای ناب را به زیبق مُرْأَبِق (۹) نمودن خلاف رای زَبِیْق (۲) ، و سپهر ساو (۳) را با مس و روی ، روی اندود کردن منافعی طبع اَبِیْق (۴) است ، اما پادشاه بر خلاف امر « لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ » (۵) نُحَاسِ (۶) مَنُحُوسِ نُحَاسِ (۷) فوجی از اجانب را که آثار « قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ » (۸) آکسیر (۹) از اکثر ایشان صدور مییافت بنقد سَرَّةِ سِرِّ نازان رو کش کرده ایشان را از ترس مَتَرَسِ (۱۰) پشت در دیوار دولت ساخته بود ، « وَ إِنَّهُ سَكَّانَ رِجَالٍ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ » (۱۱) ، و در شب مزبور آن اَدُنَاسِ (۱۲) ناس ، یاس سرا پرده عزت میداشتند .
صبحگاهان که جهان سرسیده خورشید را بر این طشت سیمگون گذاشت ، و دامانِ افق از خون شفق رنگین ، و چهره چرخ نیلوفری از پنجه آفتاب خوین شد ، از سر کار واقف گشته سر بخود سری و دست بغارتگری برافراشته از آنجا^۳ روانه اوطان خود شدند ، و در حین ظهور این داهیه^{۱۳} « نصر الله میرزا » با شاهزادگان

۱ ط ، بودند . ۲ - یو ، پیدا شد . ۳ - عبارت یو ، ط ، از اینجا

چنین است ؛ دلبران قارن قرین نیز قارن و دارع بر دع آن ماده گشته ایشانرا پس نشانیده از پیش برداشته اند و در حین . . . ۴ - صت ، از هماغجا .

۱ - اندود شده از جوهره (نف) . ۲ - استوار (رب) ۳ - خالص .

۴ - خوب . ۵ - مگیرید همراز از جز خودتان (از آیه ۱۱۴ سوره آل عمران) .

۶ - مس . ۷ - سرشت (رب) ۸ - همانا آشکار شد دشمنی از دهسای

ایشان و آنچه پنهان میدارد سننه ایشان (از آیه ۱۱۴ سوره آل عمران) . ۹ - نزدیکتر .

۱۰ - چوب گنده که در مس در کوچه اندازند تا در گشوده نگرود (برهان) . ۱۱ - وهما

بودند مردای از آسمان که پناه میبردند مردانی از جن (از آیه ۶ سوره جن) . ۱۲ - ح دس ،

مفتح اول و کس دوم ، زشت خو ، (رب) ۱۳ - چنین است در نسخ . دهماه معنی .

سباه و تبره است ، ولی طاهر آ دهیاء باشد . داهیه دهیاء ، بالای سنج (رب) .

کامگار در قلعه کلات ، و « علیقلیخان » در « هرات » میباشد . « علیقلیخان » بعد از وقوع این فتنه باقره (۱) باقره (۲) « نَاقِرَةٌ لَآخِرَةٌ سَهْمٌ زَلِجٌ » (۳) ، آهنگ « مشهد طسوس » و در اول عَوَك و بَبُوك (۴) فوجی فرستاده « کلات » را که مُور از مُور (۵) آن راه مرور نجستی تصرف نموده « نصرالله میرزا » با « شاهرخ میرزا » و « امامقلی میرزا » جریده (۶) بجانب « مرو شاهبجان » (۷) فرار کردند . قوشچی (۸) شاهزاده « دوست محمد » نام چهچه‌ای (۹) بِهَلَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِ (۱۰) که پیوسته بهله (۱۱) آسا دست خدمت بر کمر بسته چسرخ مرادش از دست باز (۱۲) شاهزاده زُقه (۱۳) خورد نوال (۱۴) ، و طعمه باب احسان میباشد ، ایشانرا از قلات « کلات » بازگردانیده بارض اقدس آورد . « علیقلیخان » از اندیشه انتقال پادشاهی قُدُم (۱۵) و قَدُم (۱۶) کار را بدیده عاقبت بینی ندیده مکافات احسان ما نَقَدُم (۱۷) را بِتَدْمِ « الْجَزَائِرُ بِالْمُسَاءَاتِ » (۱۸) پیش آمد ، و برخلاف مضمون « لَا تُعَدُّ مِنْ أُمَّةٍ نَصْرًا » (۱۹) « نصرالله میرزا » را در ارض اقدس ، و شاهزاده اعظم « رضاقلی میرزا » را ماشانزده تن دیگر از گلا (۲۰)

۱ - فتنه ناقرة ، مزید الفتنه ، تفرقه انداز (رب) . ۲ - شامعه .

۳ - ناقرة ، بهدف رسیدن . زلیح السهم بزلیح لعزید . برای کسی مثل زلتند که محصم خود ظفر یابد . (از مجمع الامثال) . ۴ - چیز گویند اول عوك و بوك ، اول چیزی . (رب) .

۵ - راه یا سپرده (رب) . ۶ - نسبا . ۷ - ركه ح ۱۵ ص ۱۶۳

۸ - بازدار . ۹ - مؤلف مجمل التواریخ نویسد دوپچی نصرالله میرزا بوده .

(مجمل التواریخ ص ۱۹) ۱۰ - نفرین خدا در او . (رب) کلمه بهله نسبت بهله

فارسی استعمال شده ركه ح بعد و ح ۲ ص ۲۹۱ ۱۱ - پیوستی باشد که مانند پیچیده است

دوژند و مرشکرات بردست گفند و چرخ و ماز و شاهین را دست گیرند (درغان) . ۱۲ - کسانه .

پخشنده ۱۳ - زق بفتح اول و مشهد دوم ، خورسدادن مرغ چوزه را مدحان (رب)

۱۴ - عطا . (رب) . ۱۵ - پیشین رفتگی (رب) ۱۶ - پستی درکار (رب)

۱۷ - آنچه گذشته . ۱۸ - بجای سگی ندی کردن (مل) . ۱۹ - باز مدار از

پسر عم خود یاری را . برای مراعات دوی الارحام مثل زیند (مل) ۲۰ - پسر عم (رب)

مشکین گلاله و اَحْفَادِ (۱) عَمِّ ، یا اَحْفَادِ (۲) و اَحْفَادِ (۳) عَمِّ (۴) ، بلا تاثر و عَمِّ در قلعه
 « کلات » در یکر و زبرای در روز سپنجی با سیف مُحْتَفِدِ (۵) بِمَحْفَدِ (۶) هدم فرستاد ،
 و نوشِ نوشین عمرشان را آمیخته نیشِ ذُبَابِ سِیْفِ (۷) ساخت « اَصَابَةُ ذُبَابٍ لَازِعٌ » (۸)
 و آن نوردستان چمن زندگی را که حیای (۹) شرمشان آبروی مَطَرِ (۱۰) و شَرَمِ (۱۱)
 حیایشان صد ره (۱۲) از سِدْرَه (۱۳) برتر بود ، بی ترحم بزخم تیغ از یا در افکند ،
 و سَلَائِلِ (۱۴) هِزَّتِ را با غَرَبِ (۱۵) سیفِ سَأُولِ (۱۶) بزجر تمام سَأُولِ (۱۷) نموده برای
 فِلَزَاتِ (۱۸) دیای دون ، قطعِ اَفْلَازِ (۱۹) گد کرد ، و مَثَلِ « شَقِیْتُ نَفْسِي وَجَدَعْتُ
 اَنْفِي » (۲۰) را مُسْتَأْتَفِ (۲۱) گردانید ، و در حقیقت این تحویش (۲۲) بخویش ردا داشت
 « رَبِّ اِنَّ عَمِّ اَیْسَ بِابْنِ عَمِّ » (۲۳) .

۱ - بو ، باحفاد . ۲ - ط ، بی ترحم بزخم تیغ در افکندند .

۱ - ح حفید ، فرزندزاده (اقرب الموارد) . ۲ - شتاب (رب)

۳ - ح حقد بکسر اول ، کینه . ۴ - عام ، فراوان . ۵ - شعیر ژود برنده .

(اقرب الموارد) . ۶ - قصر سلطان . (رب) . ۷ - ذباب السیف ، دم آن (اقرب الموارد)

۸ - برای کسی که شری بزرگه بدو رسیده باشد و شومنده را برقب آورد ، مثل زنند . (مجمع الامثال)

۹ - مادران (رب) . ۱۰ - باران ، (رب) . ۱۱ - درختی است (رب) .

۱۲ - صدمار . ۱۳ - سدره المنتهی . درخت کعبه است در آسمان هفتم بجانب راست عرش

که منتهای اعمال مردم و بهایت رسیدن علم خلق از ملئکه و فریشتانست (رب)

۱۴ - ح سلیل . ۱۵ - بیزی (رب) . ۱۶ - برکشیده (رب)

۱۷ - کشته (در تمام حواشی) منبرک یافت نسد ۱۸ - ح فلر ، مقصود بولهای مسکوک است

۱۹ - ح فلذة . بکسر اول و سکون دوم ، پاره ای از جگر (رب) . ۲۰ - شفا دادم خود را

و مریدم بنی خود را (مجمع الامثال) . ۲۱ - نازه . ۲۲ - کم و اند که کردن

(رب) نقصان . ۲۳ - در مجمع الامثال آورد برای آن دو معنی محتمل است ، یکی شکایت

از خویشان و دیگری اینکه کسی از بیگانه بیکویی نه مند چنانکه از خویشان خود (مجمع الامثال) .

أَخَاكَ أَخَاكَ إِنَّ مِنْ لَا أَخَالَه
 كَسَاعِرِ إِلَى الْهَيْجَا بِتَغْيِيرِ سِلَاحِ (۵)
 وَإِنَّ ابْنَ عَمِّ الْعَرَبِ فَأَعْلَمَ جَنَاحُهُ
 وَهَلْ يَنْهَضُ الْبَايَازِي بِتَغْيِيرِ جَنَاحِ (۴)
 وقضایلسان حال شاهزادگان و وَهوَ أَنْطَقُ مِنْ لِسَانِ الثَّقَالِ (۴) این نکته می‌گفت
 و بر گوش زمانه این در می‌سفت .

إِذَا مَا الدَّهْرُ جَرَّ عَلَى أَنْاسِ
 كَلَّا كِلَهُ أَنْأَخَ بِأَخْرِ بِنَا (۴)
 قَتَلَ الشَّامِيِّينَ بِنَا أَفِيئُوا
 سَيَلَمِي الشَّامِيُونَ كَمَا لَتِينَا (۵)

و در حین هبوط اختر حیات ایشان جناب شاهزاده خورشید طلعت * شاهرخ
 میرزا* هنوز کَوُكَبِ (۶) بود و کَوُكَبِ (۷) طالعش قاطع (۸) نرسیده از آفت کَوُكَبِ (۹)
 قاطع (۱۰) خصم محفوظ ماند * إِنْ يَبِغْ عَلَيْكَ قَوْمُكَ لَا يَبِغْ عَلَيْكَ الْقَوْمُ (۱۱)

- ۱ - ملازم برادر خویش ماتق همانا کسیکه برادر ندارد همچون کسی است که به جنگه شتابد می‌سازد جنگه .
- ۲ - و بر هموی مرد پس بدان (معاند) مال اوست و آیا بر می‌خیزد باز بدون مال (ایبات از مسکنی دارمی ، جامع الشواهد)
- ۳ - و آن گویانر است از زمان گفتار .
- ۴ - ۵ - این دوست در جامع الشواهد نام فروز بن مسینک صحابی غسط شده و ایبات قبل و بعد آن نیز آمده است (ذیل معا ان طینا) لیکن در همین الاخبار اس قتیبه طبع دارد لکن بح ۳ ص ۱۱۴) این دوست فرزوق است مسوسست اما در دیوان فرزوق دیده شد . کلاکل ، جمع کلکل بفتح اول وسوم و سکون دوم ، جای سنگی است و استعاره برای هر است نیز آید (لسان العرب) اناخه ، خواناندن بستر .
- ۶ - کَوُكَبِ نزدیک طلوع رسیده (رب) .
- ۷ - ستاره .
- ۸ - قاطع آن ستاره باشد که در استخراج کمیت هر دلیل بر قطع هر عدد (رکه التفهیم ص ۵۲۲) .
- ۹ - جمع (رب)
- ۱۰ - برنده
- ۱۱ - اگر قوم تو مرا ستم کند ما بر تو ستم نکند . و وجه مثل، شرطی است که نمی‌تواند بر طلوع آفتاب به نامداد شب چهاردهم کردند (رکه مجمع الامثال)

در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار آن جاهل مفرور

« وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ » (۹) « عَلِیْقَلِیْبَخَان »
 بعد از تم « کلات » و انجام کار شاهرادگان ، در « مشهد طوس » بر اورسگ
 خلافت علیاء (۴) « وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا » (۳) جلوس نموده تُسْكُوْكَ (۴) و سَكَّكَ (۵) سلطنت
 باسم خود رائج ساخت ، و به « علی شاه » اشتهار یافت ، و نخست از غَلِيَانِ عشق می ،
 نَمَائِی غِلَانِ (۶) و دیو نفس شیفته العت پیر رویان گشت ، و از مداومت مُنَادَمَتِ (۷)
 ذَاهِلِ (۸) و بمداومت مُدَامِ (۹) و عیش مُدَامِ مایل شد . حمر حرام را در حریم بحلال (۱۰)
 دائر ساخت ، و در و نَاقِی (۱۱) مُشَنَّقِ (۱۲) و رِوَاقِ مُرَوَّقِ (۱۳) و سرای مُرَوَّقِ (۱۴) بِتَجْرِعِ
 رَحِیْقِ (۱۵) مُرَوَّقِ (۱۶) و غَنِیْقِ (۱۷) مُعْتَقِ (۱۸) و صَهْبَاءِ (۱۹) مُعْتَقِ (۲۰) پرداخت ، و از
 حُرُوْسِ (۲۱) و بَطِّ (۲۲) ماده صافی تر از چشم حمر در وسط در کشید ، و می ارغوانی

- ۱ - حدایر است مادشاهی آسمانها و زمینی و بندو بار میگردد کارها (از آیه سوره
- حدید) ، ۲ - بلند (رب) ۳ - و بالا بردیم او را بجایی بلند (آیه ۵۸
- سوره مریم) ۴ - ح صك ، چك ۵ - ح سكه ، ۶ - ح عول
- ۷ - مجلس در اب ششش (رب) ۸ - عاول ، ۹ - شراب
- ۱۰ - ح حله ، مجلس (رب) ۱۱ - و بفتح وسم اول میر صمط شده حامه (عنان اللغات)
- ۱۲ - آرامسته (رب) ۱۳ - آرامسته (رب) ۱۴ - رواق دار ۱۵ - شراب
- ۱۶ - صاف و روشی شده (رب) ۱۷ - میسکی (رب) ، ۱۸ - کببه (رب)
- ۱۹ - شراب ۲۰ - صاف شده (از رب) ۲۱ - ح خرمن بفتح اول و سکون
- ۲۲ - صراحی شراب که بصورت مرء می مباحثه باشد (برهان)

فَوَاتِي (۱) گرفته با حماهره (۲)، جُنْهُورِي (۳) و اَرْ اَقْداح (۴) رَحْرَاح (۵) راح (۶)
عِرَاع (۷) نوشیدنی و در گلستان بروی زَنْق و یاسمین با گلرخان سیمین زَنْبِق (۸)
زد، و ما اُم زَنْبِق (۹) و يَنْتُ الْكُرْم (۱۰) نرم معاشرت گرم کرد، و ما جِسان (۱۱)
وائق (۱۲) مباشر شربیدر حقیق (۱۳) رائق (۱۴) گشته (مان مُراهِق (۱۵) را بستانهای (۱۶)
مُکَلَّف گردانید، و رَوَاح (۱۷) و صَاح را بِاِعْتِنَات (۱۸) صَاح (۱۹) و اِعْتِنَاق (۲۰) و
اِصْطَبَاح (۲۱) گذرانید.

الحاصل از باد هوا (۲۲) حاك در چشم بصیرت ابیاشته آب (۲۳) دولت را در کار
آتش سیال (۲۴)، و گزند حاصل نام و ننگ را به بیحاصلی از صُجَبَتِ غَائِبَه ۲ اَوَّلُ

۱ - یو، ط، رهیق ۲ - ط، اصباح دارد و غایبه

- ۱ - ح غایبه، رمی که بسیار باشد صومعی خود از یرایه (رب).
- ۲ - گروهها
- ۳ - شرابی است مسکر، یا نمد انگور که سه سال مروی گذشته باشد (رب)
- ۴ - ح قدح ۵ - فراح در دیک تک (رب) ۶ - می (رب) ۷ - چس است
- در سج، و عراج، راست قامت شاید در حراج، پالوده (از رب) ۸ - رسی رستی است
- و آنرا کلی است خوشبو (اقرب الموارد) سوس آراد (آندراج) امارسق در حمله و می رود ظاهرأ
- حلق است و صحیح آورده است یعنی مرمار. ۹ - می (رب). ۱۰ - انه الکریم حمر،
- شراب (بهار الفلوس ص ۲۱۶) ۱۱ - ح حسن، سکوسورت (رب) ۱۲ - خوب روی
- (رب) ۱۳ - می یا خوشترین و بهترین آن یا حالص می آمیج (رب)
- ۱۴ - حالص و می آمیج (رب) ۱۵ - مردک به بلوغ (رب) ۱۶ - آنچه
- از آن بپوشیده ۱۷ - شامگاه ۱۸ - دست ۵ گردن در آوردن
- ۱۹ - ح صمیج، خورد ۲۰ - شراب شامگاهی خوردن (رب) ۲۱ - صوحی
- کردن (رب) شراب نامندادی خوردن ۲۲ - هوس ۲۳ - آمرز روقی
- ۲۴ - شراب انگوری لعل فام (برهان)

عائنه (۱) «سريع صرصر عابیه» (۲) درداد، ومایه سلطنت را به بيمرگی درمزه (۳) و مزه (۴) و نطلة (۵) باطل (۶) باطل بمود، و بحیال «بإحسان نملك القلوب ونسرق الثر قاب» (۷)، ابواب گنور «نادری» را بدست بی پروایی و نادروایی (۸) گشوده اربادابی نادابی و افاصی و آذوان و اشراف درصدد تدبیر و اسراف در آمدن و کزورهای نقد مسکوک سره را بقدا فی المجلس در ادک روزی برقهقرات (۹) و حنایس (۱۰) مُدَر (۱۱) و مندول «إِنَّ الْمُدِيرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (۱۲) را سکه مرد کرد، و بهتیبکه براونهمت بود حواهر اعلی (۱۳) و لالی اعلی^۴ را حنای سنگ و سفال، بر سفال (۱۴) سفال (۱۵) بر افشاند، و زبان رمانه در انلاب نگو منظران «وُحُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ» (۱۶) یعنی نصار (۱۷)، و سمد رویان حخته سیمای و سیم (۱۸) یعنی سیم، بر گنور و محارر بسوس «مَا أَسْرَعَ دِهَابُ الذَّهَبِ وَفِصَاحُ الْفِصَّةِ» (۱۹) بر حواد، هر چند که

۱ - بو، ط، اضافه دارد. هوای ان عطاء المال قیمة وان امسا که فت

۲ - بو، ط، حواهر اعلی و لالی اعلی

۱ - بیشتر هر جری (رب) ۲ - باد مند سمار سرد (ار آیه ۶ سورة الحافه)

۳ - می خوشمزه ۴ - می برس (رب) ۵ - يك آشام (رب) حرعه

(اخر الموارد) ۶ - خمر (رب) ۷ - نه نکویی دلها نه نملك درمآید

و گردنها در مده مشود (ناطاه درمآید) (کلمات صبار ناسج ص ۹۲۳ - ۹۲۴)

۸ - سرورت بدانش (برهان) ۹ - الکرام العظام، (حاشیه مل ومع) در قوامس چس

صعی ناف شد. ۱۰ - اهل حیوات (رب) ۱۱ - اسراف شده صرف شده

۱۲ - همانا بدبر کندگان بر آذوان شیطانیاند (ار آیه ۲۹ سورة اسراء) ۱۳ - گرانها بر

۱۴ - ح سهله ناسر اول و سکون دوم ماکن (رب) ۱۵ - ح سافل هست.

۱۶ - روهایی در آرزو براف، حنه امب (آیه ۲۲ سورة الصافه) ۱۷ - زر (رب)

۱۸ - رسا (رب) ۱۹ - فصاح، آنچه بر آکنده شود از چبری (اخر الموارد)

ناصح دهری تدل^(۱) او را در ترك این بدن بلسان حال ندای « مِنْ الْبِدَامَةِ لَا تَرَى
الْبِدَامَةَ » در داده می‌گفت که شهر^۲

أَنْعِمُ بِتَضْيِيفِ مَا أُسْدَيْتَ مِنْ نَعْمٍ فَكَثْرَةُ الضَّرْوِ يُغَشِّي مَا ظَرَ الْمُقْتَلِ^(۲)
و سر و ش قصا احمار « مَا عِنْدَكُمْ يَفْقَدُ » و « وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِتَجَارِيِينَ »^(۳) برده
او القا کرده میشواید :

أَمَا تَرَى الدُّهْنَ فِي المِصْحَاحِ يُطْعِمُهُ

إِنْ رَادَ وَاقْطُرُ يُؤَدِّي التَّبِتَ أَنْ دَامَا^(۴)

او بیشتر گوش چشم را کر^۴ و چشم گونش را کور میساخت ، و مال و ممالک
معمور را چون گنج نخرانیان^(۵) می بخشید ، و خرائنی را که آتش رد^(۶) و آب
گوهر مشحون بود نباد دستی بر حاک^(۷) تیره میریخت ، و قصه^(۸) را چون قصه^(۹)
و انزیر^(۱۰) را بحای آرزیر^(۱۱) و تر^(۱۲) را بهسای صفر^(۱۳) صر^(۱۴)

۱ - ط ، مال ۲ - یو ، دامه

۳ - ط ، داور ۴ - ط ، کر کرد ۵ - عت ، و آتش رد آد

۶ - ط ، داهب بریر ط دهب بریر

۱ - فرومه (رو) ۲ - امیداه ، سکوی کردن ، ماطر ، مردمك چشم متا

جمع مقله صم اول و سکون دوم ، سیمدی و سناهن چشم ۳ - آنچه سرد شعاعست نامود
مشود و بستند شما آرا حرايه داران (ار آیه ۲۲ سوره حجر و ۹۸ سوره نحل)

۴ - نسیمی روهی اگر در چراغ سمار شود آرا خاهوش مسازد و آرا اگر بنوسته باشد آرا

میرساند رسی را ۵ - ح سرائی شراب تازه . قمار تازه ، (از برهان)

۶ - اسافه دشمنی ۷ - ناد دعتی ، اسراف (برهان) و دز این عبارت چه در سسر را

جمع کرده است ۸ - بوم ۹ - آنچه شکسته و ریزه گردد از سنگریزه (رو)

۱۰ - دهب انزیر ، در حالص ۱۱ - فلعی داشته و بعضی رصاص خوانند (برهان)

۱۲ - در نامسکو که یا دره بسم (اعراب الما ارد) ۱۳ - زود ۱۴ - حالص

صرف میکرد ، تا آنکه کنوز سوخته (۱) را با تیش اتلاف سوخته ساخت ، و خزانه عامره را خرابه عامره^۱ کرد ، و مخازن مُزْتَرَه (۲) را از دناپیر مُدْتَرَه (۳) و دراهم مُدْرَهْتَه (۴) و قناطر (۵) مُقَنْطَرَه (۶) پرداخت « أَتْرَبَ فَتَدَحَّ » (۷)^۲ .
 الله الله که تلف کرد که اندوخته بود (۸) .

اگرچه ابلق کاهن را بیابانه در عرصه روزگار ساخت ، اما آخر الامر رخس را بر آخور سنگین (۹) بست . چون بقضاء الله ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، (۱۰) يَكْ حَوْلَ (۱۱) ، وَ أَوْقَاتُ السُّرُورِ خُلَّةٌ^۳ (۱۲) ، از مدت سلطنتش سپری شد ، و دولتش با اشاره « وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ » (۱۳) هدف سهام چرخ سپری (۱۴) « ابراهیمخان » برادر کهن او که اقبالش از فحواي « وَ أَلْقَدْنَا آتَيْنَا اِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ » (۱۵) بهره داشت

۱ - ط ، غامره . ۲ - یو ، اضافه دارد : ع . ۳ - ط ، اضافه دارد ، حول .

۱ - سنجیده . ۲ - مزرکه ، در منتهی الارب آورد امره : مزتره ، درازنالا بن دار

۳ - دینار مدنی ، دینار سکه زده (رب) ۴ - فرار او انباشته ، درهم الرجل علی المجهول ،

اکثر دراهم فهو مدبرهم (اقراب الموازی) . ۵ - ح قنطار رجوع به فرهنگ امات شود

۶ - مکمل (رب) . ۷ - ارباب ، استیفا بود چنانکه مال کسی از بسیاری نزد وی چون

خاله نماید و ندح ، وسعت باشد ، برای بنه از مسرف مثل زنند (مجمع الامثال) .

۸ - دل بسی خون بگفت آورد ولی دیده بریعت الله الله . (حافظ مصحح فزوی ص ۱۴۳) .

۹ - آخر سنگین ، آخری که در آن کاه و هلف نباشد (برهان) . ۱۰ - نیست توانایی

و نه نیرومندی جز به (یاری) پروردگار . ۱۱ - سال . ۱۲ - اوقات شادمانی

زود گذر است (کلمات قصار ناسخ ص ۸۶۹) . ۱۳ - و زودا که بیند خدا کردار شمارا

(از آیه ۹۵ سوره توبه) . ۱۴ - سپر شکان . ۱۵ - و همانا دادیم ابراهیم را

رشد او را (از آیه ۵۲ سوره انبیاء) .

بر شادت شهره ، بمصدای « لَا يَجْتَمِعُ سَيِّقَانٍ فِي عَمْدٍ » (۱) ، مانند تیغ از غلاف بر آمده
 بتقدیر داور به برادر آویخت ، و در محال « سُلْطَانِيَّة » ، فیمابین مواقع (۲) واقع شد .
 از آنجا که از گلزار دهر دو رنگ جز گل قنجه (۳) نرود و بر نبات او اعتمادی
 نباشد ، بعضی از لشکریان « علیشاه » که بدلالیت با ذلالت (۴) « هَلْ آذَلَّتْ عَلَيَّ شَجَرَةَ
 الخُلْدِ وَ مُلْكُ لَا يَبْنِي » (۵) ماده ضلالت و بادی (۶) افساد و مهیج دروغی استبداد او
 شده بودند ، چون گروه نکام (۷) و از مشرب بیباکی آب بی لکام خورده بودند ،
 خاک برفرق حیثیت افشاده نیز تر از آتش بسان باد پراکنده شده تمام باعدت و عدت
 از مساعدت مباحثت جستند « كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ
 قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ » (۸) . « علیشاه » که طالب راه باطل شده بود طالع منقلب را
 عاجل یافته بعد از آنکه کار از دست رفت بخود باز آمده خروش « أَكَلْتُمْ تَدْرِي
 وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي » (۹) و شربتم حمیری و فسدتهم آموری ، (۱۰) از درون دل بر کشید

۱ - یو ، اضافه دارد : كالفلا وهي الفلا .

- ۱ - دو شعیر در یک لجام فراهم نماید . (از مجمع الامثال) . ۲ - نبرد .
- ۳ - گل دوروی ، گل رها و آن کلی است که سر و آن زرد و درو آن سرخ میباشد و حرمان
 ورد الفجار میگویند به تصدیق جیم (برهان) ۴ - خواری (رب) .
- ۵ - آیا راهنمایی کنم برادر دخت جارداسی و پادشاهی که کهنه نمیشود (از آیه ۱۱۸ سوره طه) .
- ۶ - آهاز کسده . ۷ - برادر و می شوم و می جا (برهان) . (دودند) حذف فعل بدون قریبه .
- ۸ - چون مثل شیطان که گفت انسان را کافر شو پس چون کافر شد گفت همانا من دزارم از مو همانان
 میترسم خدا را که پروردگار جهانیانست (آیه ۱۶ سوره حشر) . ۹ - خرمای مرا خوردید
 و حرمان مرا کردی نگذارید گفته عبدالله بن زبیر است ناصحان خود هنگامی که او را بر این
 حجاج تنها گذاشتند . (رك مجمع الامثال) . ۱۰ - شراب مرا خوردید و کار مرا
 تباه کردید .

و كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ (۱۱) ، يُكْرَان (۴) بجانب «طهران» راند . گماشتگان «ابراهیمخان» او را در آنجا در قید (۳) و قید کشیده قصاد (۴) وار از بیشتر خنجر ، مردم دیده کجلی (۵) او را در منظر حنلاق (۶) ، رگه آ کجلی (۷) زده مکتحل (۸) ساختند ، و معنی « وَكَذَلِكَ نُؤَيِّبُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا » بر او معاین (۱۰) گردید .

در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان بتأیید مالك الملك مطلق

« أَلَا نَحْصَحُ الْحَقُّ » (۱۱) . منحویکه سبق ذکر یافت ، و « قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ » (۱۲) بعد از آنکه اولاد خاقان مغفور از بی وفایی اخوانِ مُخَوَّانِ (۱۳) و اَعْوَانِ عَوَانِ (۱۴) بِإِضْلَاتِ (۱۵) أَضْلَاتِ (۱۶) ، قطع رشته حیات شده آن سَمَلِ (۱۷)

- ۱ - چون کمیکه از راه بیرون برده باشند او را شیطانها در زمین حیران (از آیه ۷۰ سوره انعام) .
- ۲ - اسب اصیل و خوب و سرآمد را گویند . . . (برهان) .
- ۳ - دوال از پوست دماغت نشده که اسیر را بدان نندند (اقرب الموارد) . ۴ - رگهزن .
- ۵ - سرمه کشیده . ۶ - کردا کرد چشم از اندرون که نه سرمه سیاه کرده . (رب) .
- ۷ - رگه میانگی است که آنها و کک هست اندام و میزان السن کوفند یا آن رگه حیاست (رب) . و رگه اکحل زدن را برای دیده ، استعاره از فرون آوردن و کور کردن آورده است .
- ۸ - سرمه کشیده . ۹ - و همچنین ولایت میدهم بعضی استعکوانرا بر بعضی (از آیه ۱۲۹ سوره انعام) .
- ۱۰ - مساعد . (رب) . ۱۱ - اکنون آشکار شد حق (از آیه ۵۱ سوره یوسف) .
- ۱۲ - همانا داستان کردیم آنها را مرتو از پیش (از آیه ۱۶۲ سوره نساء) .
- ۱۳ - حج خائن . (رب) . ۱۴ - آنچه ممانه باشد یسال و چنگک (کنز اللغات) .
- ۱۵ - شمشیر آهیختن (رب) . ۱۶ - حج سلت بفتح اول و سکون دوم ، شمشیر زوده بران و برهنه (رب) .
- ۱۷ - گروه (رب) .

مَشْمُولٍ (۱) خجسته شمائل، مَشْمُولٍ مِشْتَلٍ (۲) جفا گشته شد ، و از طیانچه دَوْلَت (۳) و دَوْلَت (۴) دَوْلَت (۵) دَوْلَتِ نادری را بر چهره عارض شد . «علیشاه» شاهزاده پاك گوهر «شاهرخ میرزا» را در ارك مشهد مقدس چون گوهر در گنج گنج مخفی ، و خبر قتل او را منتشر گردانیدند .

وَقَدْ هَدَبْتُ الثَّانِبَاتُ وَ إِنَّمَا

صَفَا الذَّهَبِ الْإِبْرِينِ مِنْ قَبْلِ السَّبَكِ (۶)

أَمَّا فِی نَبِیِّ اللَّهِ یُوسُفَ أُسْرَهُ

لِیْلِهِ مَحْسُوساً عَلَی الظُّلَمِ وَالْإِفْكَ (۷)

أَقَامَ جَمِیلَ الصَّبْرِ فِی التَّجْرِ بُرْهَةً

فَأَفْضَى لَهُ الصَّبْرُ الْجَمِیلُ إِلَى التَّلْكَ (۸)

چون یَنفُورِ (۹) دَوْلَت ، نفیر حسرت ازجان «علیشاه» بر آمد ، نوبت شوکت

۱ - ط ، یو قبله بالسبک . ۲ - سح ، ایا . ۳ - چنین است در متجاوز

از ۱۲ نسخه و چنانکه مشهود است وزن بیت درست یست . ظاهراً فعل در مصراع اول

بیت نخست (هذبتك) بصیغه معاطب بوده است و این کلمه هم (لمثلک) است ، و مؤلف

فعل را از صیغه خطاب بغایب برگردانده است و ضمیر (لثل) را هم برای معطابقت با

فعل ، غایب آورده و از ضایع شدن وزن غفلت داشته است .

۱ - مرد خوشجوی (رب) ۲ - ششمین گروه که حمامه بپوشد آنرا (رب) .

۳ - و اگر دیدن زمانه (رب) ۴ - دوله ، معنی و مالا (رب) . ۵ - دو طیانچه .

۶ - و همانا پاکیزه کرد او را معصیتها و همانا پاکیزه شدن زر خالص از جهت گذاختن است .

۷ - در (زندانی شدن) بهمنر خدا یوسف بسلیتی است برای مامد وی که زندانی شده است

۸ - در زندان لحنی شکسبایی نسکو کرد پس آن شکسبایی نسکو ویرا

۹ - دور گردیدن . (رب) .

در فراز بام نام « ابراهیمخان » بلند آوا گشت . خوانین و رؤسای ایلات و عموم اهالی خراسان مُتَقَبِلِ مُتَقَبِلِ (۱) جلالت گشته آن فرسخ (۲) فرسخ رخ فرهاد (۳) بختِ همای سعادت را که سجائِلِ (۴) سخا از سجایای خجسته‌اش ظاهر بود از آشیان ارك بر گرفته هر چند شاهزاده از قبول سلطنت استنکار (۵) و استنکاف و عَنْ صَمِيمِ الْقَلْبِ از قَلْبِ (۶) اعتنات استیکاف (۷) کرد ، ایشان در مبالغه مُعَالِیه (۸) نموده در آستانه مقدسه بعهد و یمین یمین (۹) متابعت و عیایعت در دادند .

شاهزاده ناچار مُتَقَلِّدِ امر (۱۰) سلطنت گشته در هشتم شهر شوال سنه احدی و ستمین و مائة بعد الالف (۱۱) در ارض میمنت مألوف ، بر اورنگ سلطنتِ هورونی جلوس و دلها را به نشاط و ابساط مأنوس نمود . وجود مُطَهَّرِش مظهر آیاتِ « وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى » (۱۲) آمد ، وهائف رحمت بدلهای پزمرده مرده رسانِ « إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا » (۱۳) . یادشاهیش جبیره (۱۴) جروح (۱۵) جبرِ سلف شد ، و از دولتش اعداد مختلف مؤتلف ، از هُبُوبِ (۱۶) نسیم الطافش « وَ النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ » (۱۷)

۱ - ط ، لکل .

- ۱ - خانه مرغ سنگخوار . (رب) . آسانه ۲ - جوجه ۳ - فالب .
- ۴ - نشانهها (تمام نسخ) . در فرهنگها دیده شد ، ظاهراً مخالف معنیله .
- ۵ - انکار داشتن ۶ - ح قلب ، چاه ۷ - دست شستن چکانیدن خواستن (رب)
- ۸ - علیه کردن در کسی (رب) . ۹ - دست راست . ۱۰ - عهد مدار .
- ۱۱ - ۱۱۶۱ هـ . قی ۱۲ - و بگردانید آنرا خدا مگر مرده . (از آیه ۱۲۲ سوره آل عمران) .
- ۱۳ - همانا با دشواری آسانست (آیه ۶ سوره اشراخ) .
- ۱۴ - چومها که بدان استخوان شکسته را بندند (رب) . ۱۵ - ح جرح .
- ۱۶ - وزیدن . ۱۷ - و ستاره و گیاه سجده می کنند (آیه ۵ سوره الرحمن) .

و در دارالضربِ ضروبِ (۱) احساسِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ عَسَجِدَانِ (۲) . با آنکه بیاضِ عارضِ کافورِ گوشتِ از سوادِ خطِ مشکینِ مُحَطَّطِ نگشته بود (۳) برای اصلاحِ ریشِ (۴) دلها حاویِ مَعَاسِنِ بِشِیمِ (۵) و تاریخِ جلوسِ مرغوشِ (۶) «سلطانِ اعظم» (۷) است .

ذکر جلوسِ ابراهیمخان در تبریز باغواهیِ مفسدینِ خناس

« وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نَدَاوِلَهَا بَيْنَ النَّاسِ » (۸) .

آری الدُّنْيَا وَ زُخْرُفَهَا كَتَمَسِ تَدْرُو عَلَى أَنَسٍ مِنْ أَنَسٍ (۹)
فَلَا يَبْقَى عَلَى أَحَدٍ كَمَا لَا يَدُومُ بَقَائُهَا فِي كَفِّ حَاسٍ (۱۰)

« ابراهیمخان » بعد از استماعِ خبرِ جلوسِ شاهرخی در هفدهم ذوالحجه

آنسال در « آذربایجان » بجای مراد چون « ابراهیم » بر آمد (۱۱) نشست ، و بر سر سادّه (۱۲) تَسْوَدُ (۱۳) تَرَسِدُ (۱۴) جُستَه مَسَدِ قُرْبِ الْوَسَادِ وَ طُولُ السَّوَادِ (۱۵) را عرض داد (۱۶) ،

۱ - انواع ۲ - آفتاب و ماه دو (پاره) زرنند . ۳ - یسی ریش بر نماورده ود

۴ - زخم . ۵ - مخویهای نسکو . ۶ - مبارک (رب) .

۷ - ۱۱۶۹ هـ ق . ۸ - و این روزهاست میگردد انیم آنرا میان مردمان (از آیه ۱۳۴

سوره آل عمران) . ۹ - میبیم دبا و زیورهای آنرا همچون کاسه ای که میگردد از

مردمِ مردمی ۱۰ - پس نصیر یابد (دنیا) مر کسی چنانکه همیشه بنست ماندن آن (کاسه)

در دست چشیده ای . ۱۱ - اشاره است بدامن آن آتش افروختن فرود برای سوزاندن

ابراهیم (ع) و افکندن ابراهیم را در آن آفتاب . ۱۲ - تکیه جای (رب)

۱۳ - بزرگی کشتن (اقرب الموارد) ۱۴ - نالین کرده آمدن (رب)

۱۵ - برای امری که صاحب خود را در مکرده اندازه مثل زنند (مجمع الامثال)

۱۶ - گسترده

«الدَّيْرَانُ يَلْوُ الثُّرَيَّا وَلَا يَخِيرُ فِي دَالِ الدَّيْرَانِ» (۱) . و او مرد محتمل چرب زبان بود
 وَكَلِمَةُ رَأَى فَاتِرٌ وَغَدْرٌ حَاضِرٌ (۲) وَكَكَلَامٍ كَالْعَسَلِ وَفِعْلٌ كَالْأَسَلِ (۳) وَ «لِسَانٌ
 مِنْ رُطْبٍ وَ يَدٌ مِنْ خَشْبٍ» (۴) ، كِلَابٍ إِحْسَانٍ كِلَابٍ ، وَ حُبَابِش (۵) بِي بَقَاتِرٍ اَز
 حُبَابٍ ، وَ شَرَابٍ مَوَاعِيدِش «أَغْرٌ مِنْ سَرَابٍ» (۶) نَسَائِمٌ (۷) رَأَقَشِ سَعَائِمِ السَّمَائِمِ (۸) ،
 وَسَائِبَةٌ عِنَايَتِش «مَقْنَاءُ رِيَابِهَا السَّمَائِمِ» (۹) . وَ لَوْذُ الوَعْدِ عَاقِرُ الْإِنْبَازِ (۱۰) صُلْبُ الْبُخْبِ
 لَيْسَ الْإِنْبَازِ (۱۱) . مَنَهَلُهُ «جُرْفٌ مَنَهَالٌ» وَ سَخَاكُهُ «سَحَابٌ مَنَجَالٌ» (۱۲) خُلَّتُهُ بَرَقٌ
 حُلْبٌ وَ قَلْبُهُ حَوْلٌ قَلْبٌ (۱۳) مَا يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ مَا يُوجَدُ شَيْءٌ فِيهِ (۱۴) يَقُولُ مُرَدِّفًا
 بِالْيَمِينِ (۱۵) وَيَمِينِ (۱۶) . وَ لَا يَبْسُطُ الْيَمِينِ إِلَّا لِقَبْضِ الرَّثِ وَالشَّيْمِ (۱۷) . مَنْ مَاشَ حَبَّةً

۱ - دیران منزلی از منازل قمر است (رک فرحنگ لغات) . دال دیران راهنمایی اهل ادب است

(حواشی) مأخذ یافت نشد . ۲ - اوراست رای سست و قدری آماده . ۳ - سخنی چون

انگبین و رفتاری چون نیزه (حانگزا) (مجمع الامثال) . ۴ - برای معلق گویی بی منفعت

مثل زنده (مجمع الامثال) . ۵ - دوستی (رب) . ۶ - فریبنده تر

از سراب که شمه آنرا آب پندارد (مجمع الامثال) . ۷ - ح سسم . ۸ - سئام

ح سبوم ، باد گرم ۹ - مقنأ جایبی که آفتاب بدان فتاند . سئام ح سبوم ، برای صاحب

مکتبی مثل زنده که در او خیری نباشد (از مجمع الامثال) . ۱۰ - بسیار زاینده در وجوده

و نارا در روا کردن . برای کسی مثل زنده که بسیار وعده دهد و وفا نکند (از مجمع الامثال) .

۱۱ - قحف کاسه سر ، انجاز ، ح صجر . ۱۲ - سهل ، آشجور . جرف منهل ، یسی او

را دوراندیشی و خرد نیست . جرف آنچه سهل از وادی برد ، منهل ، فروریخته (مجمع الامثال) سحاب

سجال ، اسر پراکنده شده ، یسی سخای او چساست که در آن خبری نیست .

۱۳ - دوستی او برقی بی ناراست و دل او حیل ساز ماهر در برگرداندن کارهاست .

۱۴ - آنچه بیرون می آید از دهان وی چیزی در آن یافت نمیشود (واحد و بهبود است)

۱۵ - میگوید حالیکه (سخنان او) همراه نامو کند است . ۱۶ - این کلمه در نسخ موجود

است و زائد بنظر میرسد . در (مل) دروغ معنی شده . ۱۷ - و نمیکشاید دست راست را

مگر برای گرفتن چیز بهبوده و کراپها .

مِنْ عَدِيْبِهِ يَجِيْلُ عَلَيْهِ مِثَّةُ اَرْزَنْ مِنْ اَبَانٍ (۱) وَمِنْ اَزْتَكَبَ اَزْتَكَابُ فَرِيْسِه * اَذَلُّ
مِنْ حِمَارِ قَبَانٍ (۲) . بِرُصْرَةَ (۳) زِرْهَائِ سَرْمَ و نَاسِرَه اَز مِهْر مِهْر * مِنْ اَلْكَيْسِ
خَثْمُ اَلْكَيْسِ (۴) حَتْمِ دَانَسْت . اِگَر دَر هَمِيان مِيان كَسِي گِمَان كَرْدِي دَر هَم
شَدِي ، وَاگَر فَلَسي بَر تَن مَهاي دِيدي خُود را چُون عَكسِ دَر آبِ افكَنْدي .

بَلَدٌ اَنْتَ غَزَا لَه كَيْفَ بِاَللّٰهِ نَكَا لَه

غنكبوتش بزوايا همه زُناز نديد خانقاهي كه نوأش مرشد كامل باشي

با وصف اجتهادش در امر رياست مُتَلَدِ طَرِيْقَه عم شد ، و جوراً و تعديش اَنَمُ ،
* اِنَّ الشِّرَاكَ لَقَدْ مِّنْ اَدِيْبِه (۵) * شَد (۶) سَلْطَنَتِ رَا بَا هَنَكِه * نَادِرِي ، كَوَك كَرْد
اَمَّا بِي آهَنَكِه نَوَاخْت ، و بازي عَهْد او را در بساط شاهي راست برآه اِلداخْت ليكن
كجِ باخْت * بَلْ زَادَ فِي الطَّنْبُورِ نَعْمَةً وَفِي الشِّطْرَانِجِ بَعْلَةٌ (۷)

شعر ۲

خانقايي آن كسان كه طَرِيْقِ تو ميروند زانغند و زاغ را روش كَبِكِ آر زوست
گيرم كه مار چوبه كند تن بشكل مار كوزهر بهر دشمن و كومههر بهر دوست (۸)

۱ - بو ، جسر . ۲ - عت ، ط ، بيت ، نو ، ندارد .

- ۱ - كسيكه جست دامه‌اي از حدس او را ، نار ميکند بروي منتي گرايتر از كوه ابان (نام كوهي است بني فزاره را ، يا كوهي كه در شرقي حاجر است) .
- ۲ - و كسيكه بر ريشتن خواست اسب او را خوارتر است از خر خاكي . قسمت آخر مثلي است مشهور (مجمع الامثال) .
- ۳ - هميان (رب) .
- ۴ - از زهر كوي است مهربانان بر كوه (مجمع الامثال . امثال مولدين) .
- ۵ - شراكه ، سد كفش از دو آل . اديم ، چرم . براي دو چيز كه بين آن دو شباهتي است مثل زند (او مجمع الامثال) .
- ۶ - باصطلاح نغمه‌وران و مطربان آنست كه نغمه را بلند كنند و پست كند تا وقتي كه موافق مدعا راست شود (برهان) .
- ۷ - (مجمع الامثال ، ذيل امثال مولدين)
- ۸ - خانقاني (طبع عبدالرسولي ، ص ۵۹۰) .

إِذَا لَأْمَنِي إِنْسَانٌ سَوِيًّا وَقَالَ لِي هَجَرْتُ الْأَقَابِي وَالْهَجَاءُ مِنَ السَّيْرِ (۱)
أَقُولُ لَهُ كَيْفَ التَّلَامُ فَإِنَّهُ غَدَا بَيْنَ أَنْوَارِ الرِّيَاضِ بِوَجْهَيْنِ (۲)

قصه بعد از جلوس بمخالفت قیام اموده بتحریر و تحریر مفسدین
« وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا » (۳) از « شاهرخ شاه » رخ بر تافت
« قَدْ أَتَدَدَ الْبَاطِلَ دَغْلًا » (۴) و از « تبریز » با احتشام موفور بعزم خراسان منجوق
ببیوق افرخته^۱ بنه و آغزوق (۵) را با « علیشاه » که مقید همراه داشت در « قم » گذاشت
و بیظا هرت^۲ قماقم (۶) قوم ، « قَمَمَ اللَّهُ عَصْبَهُ » (۷) از « قم » اقامه رسم معارضت کرد^۳
« وَعَلَى هَذَا دَارَ الْقَمَمِ » (۸) و زمانه بر سخت خفته اش صلاهی

شعر^۴

يَا أَيُّهَا النَّائِمُ الْمُفْتَرِسُ لَسْتَ عَلَى شَيْءٍ قَمَمٌ وَأَنْكَرِشِ (۹)
لَسْتَ كَقَوْمٍ أَصْلَحُوا أَمْرَهُمْ فَأَصْبَحُوا بِمِثْلِ الْعَمَى وَالْكَرِشِ (۱۰)

۱ - ط ، افرخت . ۲ - ط ، نداد .

- ۱- اگر سرزنش کرد مرا مردی بد و گفت زشت گفتمی مایه هارا و زشت گفتن از شروع است
- ۲- مکررم او را سرزنش برای چیست ؟ در همانا او بین فتنه های ناخفا به دورویی (شهره) گردید .
- ۳- و کسیکه باشد شیطان او را همراه ، پس بد همراهی است (از آیه ۴۲ سوره نساء)
- ۴- دغل ، درخت درهم پیچیده بود . یعنی باطل را علاج خود ساخته است (مجمع الامثال) .
- ۵- احمال و افعال (سنگلاخ) . ۶- ح قمام بفتح اول و سکون دوم ، بزرگ بسیار صفا
- (اقرب الموارد) . ۷- جمع کند و منقبض کند خدا پی او را ، و گفته اند ؛ مسلط کند بر او کینه های خود را . (اقرب الموارد . مجمع الامثال) ۸- یعنی ققمه بر این سان گردید ،
- و چون بنام دزد رسد ققمه نگردد و معنی مثل اینست که خبر مهمی نحو است (رک مجمع الامثال)
- ۹- ای خوابیده هر دو مازو بر زمین گسترده^۱ بود چیزی نیستی پس در خیز و شتابی کن
- ۱۰- نیستی تو همچون مردمی که اصلاح کردند کار خود را پس شدند (در یاری همدگر) همچون روده و شکمیه (هم مثل العمی و الکرش) یعنی آنان ، در نیکو حالی و ارزانی اند (مجمع الامثال . متنبی الارب) .

و بعد از ورود بمنزل «سرخه» (۱) سمنان هنگامیکه رابض فضا زرده (۲) خورشید را از سبزه فلک عنان در کشید لشکر «سرخه» (۳) سلاطین سرخود بر گرفته بعضی نزد «شاهرخ شاه» و بعضی باو طان خود شتافتند «ذهبوا شعرَ بَنَر» (۴). «ابراهیم شاه» از هجوم مآورد (۵) با رأی مآورد (۶) خود بجایب «قم» مآورد (۷) شد. مستحفظان شهر در صدد صدق و منع درآمدند و او از مدلول کلام نیکو قسوام «میرزا قوام‌الدین محمد قزوینی» :

يَا وَايِدَ هَذَا الْبَلَدِ الطَّيِّبِ قُمْ فِيهِ بِرِوَاظِنِ الْبُودِيَّةِ قُمْ (۸)
قُمْ مِنْ أَدَبِ لِحْضَرَةِ الْمُعْصُومَةِ بِالْحَفْظِ فَنَاءَ ذَلِكَ الْمَشْهَدِ قُمْ (۹)

از عین سخن دیسده بر بسته جمعی را که با او بود برآورد (۱۰) و قَم (۱۱) «قم» فرمانداده کمال بیشرمی در قتل و آسرو گزند و کوب و رفت و روب آرمقام ظاهر ساخت ظاهر ساخت، و بی‌ریا بوریا بر خصیمی (۱۲) و تقیر بفقیری باقی نگذاشت. خاک «قم» را قمامه (۱۳) یغما کرد، و از آنجا بهمراهی آن نفاق کیشان بکاشانه «کاشان» رفت و در «لنگرود» (۱۴) لنگر ورود انداخت. آن گروه که بفحوای

- ۱ - از دهستانهای بخش مرکزی سمنان و قصبه مرکزی نیز همین نام است (فرهنگ جغرافیایی ایران . ج .) .
- ۲ - یوه ، رزده ، ط ، زره - زرده اسم زرد رنگ (برهان) .
- ۳ - نام پسر الفراسیاب است که فرامرز او را رنده گرفت و رستم سکین سیاوشش بکشت (برهان) .
- ۴ - بهر سو رفتند (مجمع الامثال) . ۵ - بلاها (رب) . ۶ - کج شده (رب)
- ۷ - معطف متعایل (از رب) . ۸ - ای در آینده این شهر پاکوره (قم) در آن موطیفه‌های
- سدگی بهاخیز - ۹ - برخیز از روی ادب در آستان معصومه ، به ملک چشم بروب ساخت این زیارتگاه را .
- ۱۰ - ستم کردن ، خوار کردن ، شکستن ، چیره شدن (رب) .
- ۱۱ - جارو کردن (رب) غارت کردن ۱۲ - حصار ، ارد نگدل (رب) .
- ۱۳ - خاک‌روبه (رب) . ۱۴ - نام موضعی است میان قم و شواب ، در طول راه آهن قم نکشان و بدانجا ایستگاه بون باشد . (لغت نامه) .

«إِنْ تَسْئَلُكُمْ حَسَنَةٌ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْئَلُكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرُجُهَا بِهَا» (۱) در حالت رخا (۲) یارِ غار (۳) و در شدائد مار غار بودند ، «تَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً» (۴) ، در آنجا بمصدق
 «فِي تَصَارِيفِ الْأَحْوَالِ تُعْرَفُ جَوَاهِرُ الرَّجَالِ» (۵) ، جوهر ذات منزّه از مبرّه (۶) آشکار
 کرده مثل «عَرَفْتَنِي بِالْحِجَابِ وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ» (۷) با ابراهیم شاه ، مُثَلِّ ، و معاهدت
 را بمعاهدت ، و موافقت را بمناقضت ، و مجالست را بمخالفت (۸) ، و مهالست (۹) را بمخالست (۱۰)
 مبدّل ساخته او را بُرْهَةٌ (۱۱) برهنه و یکران (۱۲) از ران و افسر از سر او برگرفتند
 «الْوَأْمُ مَعَ اللَّامِ يُورِثُ اللَّوَامَ» (۱۳) «ککشان» و «لنگرود» را ابازّه (۱۴) و بر سر
 و جان سکنه خاک جفا و آتش عدوان اثاره (۱۵) و اثاره (۱۶) کرده برافح (۱۷)
 ضرمه (۱۸) و مالک رزمه (۱۹) بَلْ «عَلَى رُجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ» (۲۰) ایضا نکرده اند .

- ۱ - اگر مس کند (برسد) شعا را خوبیی ، بدآید آنرا ، و اگر برسد شعا را بدیی شاد
 میشوند بدان (از آیه ۱۱۶ سوره آل عمران) . ۲ - رخا ، فراخی عیش .
 ۳ - یار غار ، در نداول ، دوست مؤانس که پیوسته همدم کسی باشد . و این ترکیب مأخوذ است از آیه
 ۴۰ سوره بویه «ثَانِيَانِئِنِ اِذْهَبَا فِي الْغَارِ» و آن آیه بیان همراهی ابوبکر است با رسول اکرم (ص) از
 مکه بمدینه و پیمان شدن آن دو در غار ثور ۴ - هر آینه میبایستی سحت ترین مردمان را
 در دشمنی . . . (از آیه ۸۵ سوره مائده) . ۵ - کلمات فصار ، ناسخ ص ۹۷۰ فی ثقل
 الاحوال . (مجمع الامثال ، امثال مولدین) ۶ - فرمانبردن (رب) .
 ۷ - شناختن مرا در حجاز و انکار کردی مرا در عراق (از پیامی که علی علیه السلام با امن عباس زبیر
 را فرستاد ، هنگامیکه لشکر صره را آماده حرب آنحضرت ساخته بود ، (نهج البلاغه طبع سینه الاهل
 ج ۱ ص ۹۶) . ۸ - چیزی از کسی ربودن (کنز اللغات) ۹ - ماهم رار
 گفتن (رب) . ۱۰ - فریفتن و ستم کردن (رب) ۱۱ - چنین است در چند
 بسته و آنرا ناکاه معنی کرده اند . برهه ، بخشی از زمان بود دراز ، یا اهم است . (رب) .
 اقراب الموارد) . ۱۲ - رکع ح ۲ ص ۷۰۸ ۱۳ - سازگاری با فرومایگان نه
 بکوهیدگی گرایید . ۱۴ - هلاک کردن (رب) ۱۵ - انگیختن ۱۶ - افروختن
 ۱۷ - دهنده . (از رب) . ۱۸ - نیم سوخته (رب) . ۱۹ - پشتواره حمامه
 (رب) . ۲۰ - بلکه بر مردی از دو شهر . از آیه ۳۰ سوره زخرف .

« ابراهیم‌شاه » از آن صوب، بی‌جابه و ثوب (۱) و ثوب (۲) و ثوب (۳) اختیار،
 و باندیم ندامت « أَخْبَطُ مِنْ عَشْوَاءِ » (۴) « وَأَخْيَبُ مِنْ قَابِضٍ عَلَى الْمَاءِ » (۵) و « أَخْجَلُ
 مِنْ مَشْمُورٍ » (۶) مَشْمُوع (۷) و مقهور بحدود « خرقان » فرار نموده بقلمه « قلابور » (۸)
 تحصن بررد. اهل قلعه او را مُقْسِد ساخته نرد « شاه-رخ شاه » شاه و جبه عداه (۹)
 فرستادند. در راه مرحله زندگایش طی شد و فرس غمیر (۱۰) عمرش می، و نعل از
 بارض اقدس رسید « عَسَى الْمَغْرِبُ أَبُو سَاءٍ » (۱۱) و بموجب امر شاهی بنه و اسباب
 او را مأمورین از « قم » حرکت داده با « علیشاه » بارض اقدس آوردند. « علی شاه »
 نیز بمقصاص خون شاهزادگان « عَسَلِ قِصَاصِ » (۱۲) از ذباب سیف (۱۳) قَسَاسِ (۱۴) چشیده
 و با دینه ناسینا سر در زیر یا دیده از عقب برادر بی‌روان، روانشد، و عاقبت طبع
 سرش (۱۵) سرش در کنار نهاد « كَلُّ سَاءَةٍ بِرِجْلِهَا تَنَاطُ » (۱۷).

۱ - بو، قاسی، ط، فصاحی . ۲ - ط، ندارد

۱ - حامه (رب) ۲ - جستن ۳ - بازگشتن (رب) .

۴ - عشواء، ماده شتری که شب نمیدوهرچیز را پامال کند (مجمع الامثال) . ۵ - زیانمندتر

از کسیکه آبر را بشت گیرد (مجمع الامثال) . ۶ - شرمسارتر از قمارناخته (مجمع الامثال) .

۷ - کوفته ۸ - بین ساوه و قزوین (مجملة التواریخ گلستانه ص ۳۶) .

۹ - شاه وجه عدیه یا عداقه، زشت باد روی دشمنان او ۱۰ - اسپ نیکو (رب) .

۱۱ - غریب، مصغر عار. و ابؤس ح بؤس، سختی است، و معنی مثل اینست که شاید شوم از سوی عار

پدید آید. و مقصود از مثل اینست که شاید شر را خود سبب شده‌ای. و برای مشتأ مثل رجوع شود به

(مجمع الامثال) ۱۲ - اضافه، تشبیهی . ۱۳ - دباب السهب، میزی اریا کرانه

آن که ناریک و هر دو طرف نیز باشد (رب) و نیز ذمات، زنهور هسل است (رب) .

۱۴ - قساص کان آهس است نازمینیه و منه السیوف القساصیه (رب) ۱۵ - مدخوبی (رب) .

۱۶ - ... ستناط (مجمع الامثال) ثوط، تعلیق است و معنی مثل ایست که هر جنایتکار حمایت خود

دستگیر شود (مجمع الامثال)

خاتمه ۱ :

بعد از قضیه « نادرشاه » و اولاد بیسگناختن سالی بریامد که قضا گوش هر يك از فتنه جو بان را بگوشمال تأدیب قرطه (۱) « ذُرُقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَهْجَؤْنَ » (۲) در آویخت ، و تمامی اهل خلاف را بی خلاف ، مظهر قحواهی « لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا » (۳) ساخته بمشهوره (۴) غمرات (۵) و مطموره (۶) مطمیرات (۷) فرستاد و تاهور (۸) دولتش (۹) در وراء تاهور (۱۰) حوادث اختفا یافت ، پرتو بهروزی بر اهل روزگار نتافت « مَهْمَا تَبَشُّ ثَرَّةً » (۱۱) دَهْدَا قَوْلٌ لَا يَشُوْبُهُ ثَرَّةً » (۱۲) . هر چند که در این ادعا ابناء عصر^۱ و « أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ » (۱۳) کاتب را مُسْتَكْبِرِينَ بِه سائراً تَهْجُرُونَ « (۱۴) بطعن « لَا تَهْرِيفُ بِمَا لَا تَعْرِفُ » (۱۵) مطمون خواهند ساخت ، اما اگر

۱ - بو ، ط ، ندارد . ۲ - عت ، ط ، هر چند که این سخن ناس خناس را .
 ۳ - عت ، بو ، ط ، اضای دارد دلنیر نیست و جز آشفتگی نادر ایشان را امری مرضی ضمیر نه و کاتب را ...

۱ - گوشوار . ۲ - چه مید عذابانرا ایست که ندان شتاب میکردید (از آیه ۱۴ سوره الذاریات) . ۳ - در تنگ نمیکردید پس از تو مگر اندکی . (از آیه ۷۸ سوره اسراء) ۴ - مطموره (از اقرب الموارد) ۵ - حج غمره مفتوح اول و سکون دوم ، سحقی (رب) ۶ - نهانخانه زیر زمین (رب) ۷ - مطمیرات الامور ، کارهای هلاک کننده (رب) . ۸ - خورشید . ۹ - ظاهراً نادر . ۱۰ - اسر . (رب) ۱۱ - چند که زنده باشی چهرهای شکفت بیسی (مجمع الامثال) . ۱۲ - این گفتاریست که باطل بدان نیامبرد . ۱۳ - و بیشترشان حق را باخوشی دارند گانند (از آیه ۲۲ سوره مؤمنون) . ۱۴ - در حالیکه تکبر میورزیدند بدان و نه شب افسانه و عذیبان میگفتند . (آیه ۱۹ سوره مؤمنون) . ۱۵ - هرب مفتوح اول و تانی مبالغه در مدح یا ستایش بدون اطلاع بود . (آنچه را ندانی مستای) (مجمع الامثال)

باجناب (۱) صاف و چشم انصاف نگرفتند خواهند دانست که شقاوت ابناء این عصر
زیاده بر « این زیاد » است و از جفای ایشان تمام ایران شهر زوداً و ملک بیداد
« فَسْتَذَكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ » (۲) ، در خاله امر کس است یکحرف بس است .

فَقُلْ لِلذَّهْرِ أَنْتَ أُصِيبَتْ فَالْبَسِ بِرَغْمِكَ دُونَنا تَوْبِ حَدَاذِ (۳)
إِذَا قَدَّمْتَ خَاتِمَةَ الرَّزَايَا (۴) فَقَدْ عَرَّضْتَ سُوقَكَ لِلْمَكْسَادِ

تَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى نَائِمِ شَهْرِ رَجَبِ الثَّانِي يَخْلُونَ مِنْ سَنَةِ ثَمَانِينَ وَمِائَةٍ
بَعْدَ الْأَلْفِ .

یایان

۱ - یو ، شهر آدر . ۲ - نقط این عبارت را نسخه مل دارد .

۱ - قلب (رب) . ۲ - پس زوداً که یاد خواهید کرد آنچه را میگویم پسما (از آیه

۴۷ سوره مؤمن) . ۳ - اصابت از مصدر ، اصابة ، معصیت زده شدن ، توب حداد ، چسبن

است در ۱۰ سعه و در نسخه یو ، تومی حداد و بهر حال ضبط شعر صحیح نیست . حداد یکسر اول

حامة سو کواری سیاه یا کبود . (زب . اقرب الموارد) . ۴ - شاید مقصود از خاتمه

رزایا هر کس باشد

در بیان اختلال ممالک ایران

امیر ویریس غلچه^۱ و اسدالله ابدالی با دعای ریاست در اطراف کشور بقتنه انگیزی برخاستند و آتش بیداد افروختند. نخست امیر ویریس که از مردم فرومایه قندهار بود در عهد شاه سلطان حسین بقصد شکایت از بد رفتاری حاکمان آن ولایت باردوی پادشاهی آمد و چون در دربار پادشاه دادرسی نیافت به قندهار بازگشت و در سال هزار و صد و بیست و یک هجری عمرغین خان والی را کشت و رأیت طغیان برافراشت و به حواشی مملکت دست یازید و تا حد دلخاک و دلارام را تصرف کرد. سپس اسدالله ابدالی بسال هزار و صد و بیست و سه نافرمانی آغاز کرد و بر قلعه هرات مستولی شد و متمکاری پیشه ساخت. رفته رفته مستی در ارکان دولت پدید گشت، و گردنکشان و مهتران نافرمانی آغاز کردند و اشرار بقتنه انگیزی برخاستند.

در بیان استیلاي افغانان باصفهان

محمود پسر میر ویریس از کار پدر تجریت آموخت و هوای پادشاهی بر سرش افتاد و بسال هزار و صد و سی و چهار بقصد کتور گیری از قندهار بیرون شد ابتدا کرمان را کسوفت سپس روی به اصفهان نهاد. بزرگان دولت که دوران دیشی را نرک گفته بودند و گمان هجوم دشمن را نمیدادند، ناگهان از خواب غفلت بیدار شدند و به تهیه اسباب دفاع پرداختند و جمعی کشاورز و بازاری را برای نبرد با دشمن ساز و برگ آراستند.

و لشکر در چهار فرسخی شهر در موضعی مشهور بجلون آباد (گلناباد - کلون آباد)

و سفره پایی بفهرست و متن کتاب مراجعه فرمایید

بایگدیگر روبرو شدند. قریلباشیه شکست خوردند. و جمعی از سران دولت بدست افغانان ازیا درآمدند و بقیه گریختند. و این واقعه روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سال هزار و صد و سی چهار اتفاق افتاد. محمود از زنده رود گذشت و در فرح آباد توقف کرد و جمیع دهها و زمینهای آن حدود را گرفت. ترسایان آن ناحیه از بیم، بیادری وی با او همراه شدند و محمود عازم تسخیر اصفهان شد و هشتماه آن شهر را محاصره کرد. لشکریان او آن حدود را پادگان خویش کردند و کار پادشاه به تباهی گرایید. امرا بعد از وقوع این امر بمشورت پرداختند و عاقبت بر حرکت شاهزاده طهماسب میرزا اجماع کردند و شاهزاده را بولایت عهدهی گزیدند و به کاشان فرستادند. اصفهان در محاصره بود و گزائی از ذاق علاوه علت شد. و سپاهیان بسه گرسنگی و تشنگی در افتادند و اهل محلهها از محل خود کوچ کردند و عموم خوردلیها نایاب گردید. خوانین بی وفایی آواز کردند و شاه سلطان حسین را نزد محمود بردند. ولی از این کار هم سودی نبردند. محمود در چهاردهم محرم سال هزار و صد و سی و پنج داخل اصفهان شد. و پابرمسند سروری گذاشت. و باغستان. های بهشت نشان ابرار را ویران ساخت. و ساحت اصفهان را از صفا به پرداخت و با سرشت بد و طیفست فاسد عهدهدار سلطنت گشت.

جلوس شاه طهماسب

بعد از انتشار خبر استیلائی افغان، شاهزاده طهماسب میرزا در آخر محرم سال هزار و صد و سی و پنج هجری قمری در قزوین بر اورنگ سلطنت نشست. افغانان بدفع او برخاستند و او با شتاب به تبریز رفت و بمقتضای جوانی به عشرت و ناده کساری پرداخت. ملک محمود سیستانی که امارت قوت راداشت بعد از غلبه افغانان از بدی نخت تصور دست یافتن بر تاج و تخت از آون به مشهد شتافت و رفته رفته سر از اطاعت بتافت. تانازها هم غبار فتنه را در مرو و شاهجهان برانگیختند. تر کمانان دشت

بیزدست تطاول بر آوردند و درون و نسا را ضبط کردند . مقارن این احوال از جانب سلطان روس نیز پیمان گسلی آغاز شد و پاشایان بالشکریان شایان بیجااب ایران روی آوردند و به آذربایجان تاختند . روسیان نیز به رشت و گیلان هجوم آوردند و با توپهای آتشین لاهیجان را بباد دادند . شاه طهماسب سرگردان شد و از آذربایجان به مازندران شتافت

خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل شاه سلطان حسین

در همین ایام محمود غلجه سی و یک تن از شاهزادگان را گردن زد و سرانجام دیوانه شد و پسر عموی او اشرف در درازدم شعبان سال هزار و صد و سی و هفت بر جای او نشست . چون کار اشرف سامانی یافت بادوات عثمانی از در جنگ در آمد ، سپس روش ظالمانه پسر عموی خود را پیش گرفت و شاه سلطان حسین را سال هزار و صد و چهل بکشت . ماده تاریخ قتل شاه سلطان حسین چنانکه قوام الدین محمد قزوینی سروده است (تجدید لقتل الحسن - ۱۱۴۰ هجری قمری) است

ترقی احوال نادرشاه

در خلال این احوال ایرانیانرا ظهور فرج نزدیک شد ، یعنی نادرشاه در سال هزار و صد و سی و شش هجری از دره جیز ار محال باوردن عارم کشور گشایی گشت ، و بعد از چندی رعیت را از رنج رهافید و بیخ فتنه را بضرط شمشیر بر کند

آسخیر مشهد مقدس

نادر نخست برای فروشاندن آتش فتنه مرو با سمت روان شد . ملک محمود در جوین بود که از حرکت نادر آگاه گردید . نادر کار هر دو را تا آنجا که ممکن بود سامان داد ، و بیجااب مشهد تاحت . ملک محمود هنوز از سمت جوین آسوده خاطر شده بود که خبر باز گشت نادر را از مرو شنید و با شتاب از جوین تا مشهد عنان

باز نکشید. شاه طهماسب که در آن ایام شاهرود و بسطام را مرکز خود ساخته بود بعد از شنیدن این خبر بعزم تسخیر خراسان با سپاهی آماده عزیمت کرد و در حدود جاجرم نیز طایفه‌هایی از خورشاهی و خراسانی بدر پیوستند و از راه اسپر این به خبوشان رفت. چون نادر خبر توجه شاه طهماسب را به مشهد شنید بالشکریان خود به شتاب از مرو به خبوشان رفت و درمو کب شاهی بسمت مشهد روان شد.

ایام محاصره مشهد بیش از سه ماه طول نکشید و در شب هیجدهم ماه ربیع الاول سال هزار و صد و سی و نه مشهد تسخیر شد. و ملک محمود بارک گریخت تا شاید راه نجاتی بر وی خود باز کند. نادر پس از این فتح همان شب بزیرات آستان حضرت رضا (ع) رفت و روز دیگر برارک بورش برد. ملک محمود باستان رضوی پناهنده شد و مورد عفو واقع گشت و چند روزی زنده ماند، اما سرانجام به کیفر کار خود رسید. پس نادر باصلاح کشور در خاست و بکارهای آشفته مملکت سر و صورتی داد و سرکشان را باطاعت در آورد و امنیت را در خراسان برقرار ساخت. کار نادر روز بروز در ترقی بود، لیکن حسودان چون پیشرفت او را مانع انجام مقاصد خود میدیدند به ضعیف ساختن وی و تقویت پادشاه میکوشیدند، و در پیشرفت امور دولت اخلال میکردند. و هر چند از جانب نادر نسبت به شاه طهماسب رسم خدمت و وفاداری رعایت می‌شد، توجه شاه نسبت بوی کمتر میگشت. و سخن چینان شاه و نادر را از یکدیگر بیشتر میرمانیدند. شاه طهماسب با خاطری نگران بجانب نیشابور رفت و نادر بظاهر روش اطاعت و دوستی او را پیش گرفت. در این ایام جمعی از افغانان هرات بقصد غارتگری بحواشی مملکت در آمدند، نادر آنها را تعقیب کرد و افغانان بی آنکه بهر مای یابند رو برگریز نهادند. نادر سپس به قلعه «سنگان» رفت و با افغانان آنجا جنگی سنگین کرد و به مشهد باز گشت.

حرکت نادر به هرات بعزم تادیب افغانان ابدالی

چون مدتها بود افغانان ابدالی بدولت صفوی عاصی شده بودند و در اطراف

مشهد فساد میکردند نادر به تأدیب آن گروه مصمم شد و در چهارم شوال سال هزار و صد و چهل بالشکری بسیار قصد آنان کرد و در آنکه یاقوتی که سبزه‌زاری باصفا بود چادرزد سپس از آنجا به پیش روی خود ادامه داد. **الله یار خان** افغان حاکم هرات نیز برای کینه‌جویی آماده شد و بالشکری گران به **کافر قلعه** فرود آمد لیکن برابر نادر تاب مقاومت نیاورد و عقب‌نشینی کرد. دوسریل شکیبان نیز مختصر مقاومتی نشان داد. سرسازان نادر بسمت **هری‌روه** متوجه شدند و شبانگاه آماده بردگشتند. **افغانان** که دلیری ایرانیان را از یاد برده و به تهدید و آزار خود گرفته بودند تا گهان بجنب و جوش افتادند. لشکریان ناصر نادر هم‌انجا خیمه زدند. مقارن آغاز سردی بادی سخت وزیدن گرفت دوشبانه روز طوفان از کثرت گرد و شدت باد چشم از جنگ پوشیدند سرانجام چون **افغانان** معارضه خود را بالشکر نادر می‌تبیجه دیدند ابتدا از در معذرت خواهی درآمدند لیکن دوباره مہیای حمله گشتند از آنجا که سخت با نادر همراه بود بمحض توجه وی بدان‌سو، **افغانان** تاب مقاومت نیاورده امان خواستند، نادر آنانرا امان داد و ایالت هرات را به **الله یار خان** بخشید و از آنجا به مشهد رفت و تتمه حال هرات بعداً نوشته خواهد شد.

تسخیر اصفهان

اشرف چون نادر را سرگرم جنگ ابدالی دید، لشکری فراهم آورد و از اصفهان عازم خراسان گردید. مقارن حر که او نادر نیز از هرات بازگشت و وارد مشهد شد، لشکریان خراسان در این ایام مرخص شده بودند. چون نادر از حرکت اشرف اطلاع یافت مجدداً دستور احضار سرسازان را داد و پس از تهیه عقده‌مات آماده جنگ با وی شد. و در منزل مهمانان دست دامغان با **افغانان** روبرو گشت. با آنکه شماره لشکریان اشرف بیشتر از سپاه ایران بود نادر بر آنان لشکر آردایی کرد ابتدا توپچیان و زنبور کچیان و جرایرچیان با مداحش شویب و جزابری و **افنگ** پرداختند و علمدار را با چندتن از دلاوران افغان از پای آورده **افغانان**

چون مقاومت را بیفایده دیدند تا دره خوار عقب نشستند و دوباره در آن مکان که تنگنایی بود آماده جنگ شدند و شکافها و راهروها را گرفتند. لشکر بان نادر در همان دره با آنان بجنگ پرداختند، و دشمن را شکستی سخت دادند. اشرف چون شجاعت سپاهیان ایران را دید دانست که برابر آنان قوت مقاومت نخواهد داشت. ناچار از مقاومت دست کشید و به اصفهان بازگشت و جمعی را گردن زد چون در جنگ مهماندوست تأثیر جنگ توپخانه را مشاهده کرده بود، درصدد شد بدان صورت با نادر جنگ کند و با لشکر خود نامورچه خورت پیشروی کرد و توپها و ضربزنهارا مهیاساخت. نادر با لشکر بان به افغانان حمله کردند اشرف چون راه نجات را بسته دید بگریخت، و هنگام شام وارد اصفهان شد و همان شب گنجینهها را برداشت و با یاران خود به فارس گریخت. نادر بشکرانه این پیروزی هر يك از سران سپاه را انعام داد، و غنیمت‌هایی را که در آن سفر بدست آمده بود با لشکر بان قسمت کرد، و فتح‌نامه به رسو فرستاده شد.

استیصال اشرف

پس از آنکه نادر اصفهان را مفر خود ساخت خبر رسید که اشرف بعزم تلافی در شیراز مشغول جمع چریک است. نادر در همان ایام که سرمای زمستان طاقت فرسا بود حرکت کرد و به زرقان شیراز وارد شد. روز دیگر افغانان آهنگ رزم کردند. لشکر بان نادر بمقابله برخاستند، و جنگی سخت کردند و به سربازان دشمن تلفاتی سنگین وارد ساختند. افغانان چون تاب مقاومت بر اسبپاه ایران را نداشتند، هزیمت یافتند و به شیراز رفتند. اشرف، میا صدیق و ملا زعفران را بطلب امان بدربار نادر روان ساخت و خود او مار و بنه را بجا گذاشت و بایاران خویش از راه فسا بگریخت. قراولان هزیمت افغانان را دریافتند و کیفیت حال را به نادر خبر دادند. باامداد نادر در آغاز ملووع آفتاب بدنبال افغانان بر راه افتاد و در سر پل فسا تیغ در افغانان بهادند.

گروهی از آنان از بیم خود را به رودخانه انداختند و به گل ولای درآمدند، و عدمای اندک که از شمشیر نجات یافتند گریختند. اشرف از راه کوپریسمت سیستان گریخت و از آنجا به خاران و رخشان از محال بلوچستان رفت و در اواخر ماه جمادی الثانی سال ۱۱۴۲ در حدود گرمسیر بدست بلوچان کشته شد. در اراء این خدمت بلوچان و مردم خاران مورد عنایت نادر قرار گرفتند و میرزا قوام الدین محمد قزوینی ماده تاریخ کشته شدن اشرف را «قتل الاشرف ۱۱۴۲» سروده است. بعدها که اوضاع شیراز نظم یافت، نادر بسمت شوستر متوجه شد و چون از آن ناحیه به نواحی مرکزی حمله میگردید، نادر بزرگان آنطایفه را از «خوئز» به خراسان آورد.

فتح ارومیه و تبریز

چون فوجی از سربازان عثمانی قصبه نهاوند را مرکز خود کرده بودند بعد از ورود نادر بحدود بروجرد شبانگاهی بد آنسوی روی آورد و صبحگاهان بحدود نهاوند رسید، سپاهیان عثمانی بمحض حمله نادر فرار کردند و نهاوند و همدان صمیمه قلمرو نادر گردید. از همدان فوجی از دلیران بتسخیر کرمانشاهان معین شد و اگرچه در ابتدا توفیق نیافتند اما آخر الامر غلبه کردند پس از چند روز شنیده شد عثمانیان میان دو آب را که مسکن افتاریه است چراگاه اسبان خود کرده اند. نادر شبانگاه قصد آنان کرد و سحرگاهان به حوالی میان دو آب رسید. دیده بانان عثمانی از ورود فوج نادر آگاه شدند و سپاهیان عثمانی دسته جمعی با شمشیرهای کشیده آغاز کارزار کردند. سربازان نادر بر آنها حمله بردند و سپاهیان عثمانی از بیم، خود را برودخانه در انداختند و بعضی در آب غرق شدند و کشته گشتند و بقیه به تبریز گریختند و اسبان بی شمار و غنیمت بسیار بدست آمد. قرخ خان مکرری را که میخواست با نادر بدو روی و نفاق رفتار کند، بحضور آوردند. و چون خیانت از کشف شد چشم وی را در حال میل کشیدند. نادر روز دیگر عازم تبریز شد.

عثمانیان که در دهخوارقان میبودند بمحض توجه سربازان ایران به کوه هرجان عقب نشستند . نادر به تبریز رسید و ایالت آنجا را به بیستون خان افشار داد و آنچه از عثمانیان ضبط شده بود به سربازان قسمت شد و آنچه را از اطراف فراهم شده بود به بیستون خان دادند که بمصرف کارهای کشور برسد . در این احوال احمد پاشا والی بغداد با لشکری به کرمانشاه رسید و چون از تسخیر تبریز آگاه گردید به بغداد بازگشت . پس از چندی خبر شکست ابراهیم خان به نادر رسید و ناچار شد دوباره به مشهد بازگردد .

جنگ ابراهیم خان با افغانان و شکست او

نادر هر چند از افغانان ناراضی بود اما با آنان مدارا میکرد و کار هرات را به الله یار خان سپرد . افغانان از الله یار خان خواستند که به خراسان بتازد ولی او پذیرفت . آنان هم او را اخراج کردند و ذوالفقار خان را از فرار آوردند و حکومت را بدو سپردند و بفرماندهی او به خراسان حمله بردند و خواجهر بیج را مرکز خود ساختند و مشهد را محاصره کردند و قریه های اطراف شهر را گرفتند و مردمان آزار فراوان رساندند . هر چند سابقاً نادر ابراهیم خان را از جنگ با افغانان بر حذر داشته بود و بدو گفته بود که تنها بحفظ شهر پردازد و با افغانان بمدارا بسربرد تا وی بخراسان رسد ، اما ابراهیم خان در حوالی کوه سنکین (سنکی) آماده نبرد با افغانان شد ، در این جنگ ایرانیان شکست خوردند .

حرکت نادر بخراسان

بررگان خراسان که از شکست خویش در مقابل افغانان شرمند و از نادر بیمناک بودند ، رضاقلی میرزا را واسطه کردند . در اوایل ماه صفر این خپس به نادر رسید و

بخراسان حرکت کرد . در اواخر ربیع الثانی وارد مشهد شد . در آنجا از رعایا دلجویی کرد و سران اهل را سان دید و بسیاری از ایشان در جزء سپاهیان وی درآمدند .

عروسی رضاقلی میرزا

زمستان این سال رضاقلی میرزا با خواهر شاه طهماسب که در عقد وی بود عروسی کرد .

تسخیر هرات و پیشه کن کردن افغانان ابدالی

سه روز بعد از نوروز سال هزار و صد و چهل و سه نادر عازم تسخیر هرات شد و در یازدهم رمضان از مشهد حرکت کرد و وارد جام گردید ، ابوطالب خان لالوی را با عبدالمطلب خان برادر او که در آن ارباب حاکم توت بودند و در حواشی مملکت فتنه انگیزی می کردند در منزل جام کشت و در چهارم شوال نقره را مقرر خود کرد . روز سوم ورود ، سربازان آماده رزم شدند ذوالفقار خان ابدالی والی هرات نیز بمیدان آمد . سربازان از بامداد تا شامگاهان مشغول کارزار بودند و از اتفاقات آنکه برجی در سر نهر در خارج اردو احداث یافته بود ، نادر بعد از رسیدن به لشکر گاه بخاطر دیدن اردو بآن برج رفت . شبگاه افغانان از میان نهر شکسته که بار در پیوسته بود به لشکر نادر شبیخون زدند و جمعی با فتیله های آتش فشان برج را محاصره کردند . نادر با چند تن از خاصان که در آن هنگام در خدمت حاضر بودند ، بدفاع پرداخت . افغانان چون با مقاومت سخت سربازان ایران روبرو شدند ، باز گشتند . چون مقصود نادر محاصره قلعه بود ، بعد از چند روز فوجی از دلاوران را به نگاهبانی نقره مأمور ساخت و خود بطرف پل هالان رفت . در اینموقع هری رود طغیان

کرده بود و نادر ناچار متوجه زنده جان شد و افغانان آنجا را از دم تیغ گذراند و در دهلو منزل گزید ، افغانان به تصور اینکه فوجی از قراولان سپاه بسروقت آنان آمده اند ، برای ابرود صف آرایی کردند . نادر از این پیش آمد شادمان شد و فی الحال سوار گشت و با افغانان تاخت و تلافات مشکینی بآنان وارد کرد .

روز دیگر به ده ناسهان رفت و قلعه کیان را محاصره کرد و از چهار طرف راه غله و ذخیره را بر افغانان بست . ذوالفقار خان در حصار نشست . هر روز فوجی از سپاهیان بدشمن حمله میبردند . افغانان بانفاق ذوالفقار خان در قلعه داری کوشیدند در همان اوان سر کرده ای که مأمور حمله به فراه بود در خاش بر افغانانی که در اطاعت ذوالفقار خان بودند تاخت ، در این جنگ جمعی از افغانان را با سر کرده آن گروه سر بریدند و قلعه خاش را تصرف کردند . همچنین جمعی از سپاهیان مأمور حمله به کرشک گشتند و در حوالی قلعه بست بسیاری از افغانان را از آوردند و کرشک زمیندار را متصرف شدند . در همان هنگام حسین خان غلچه والی قندهار دست به حيله جویی زد و از یکسو جمعی از خواص خود را برسم خدمت بدر گاه نادر روانه کرد و از طرف دیگر سیدال را که سردار لشکر بود بیاری طایفه ابتدالی فرستاد . بعد از چندی که افغانان از نادر شکست خوردند آن گروه ذوالفقار خان را از هرات بیرون کردند و به فراه فرستادند ، و از نادر درخواست کردند که الله یار خان را بحکومت قلعه منصوب کند . سیدال با دیدن این حال از مردم قلعه مأیوس شد و در تاریکی شب بگریخت و بجانب قندهار شتافت . بدرخواست مردم قلعه ، ایالت آنجا بالله یار خان داده شد . الله یار خان پس از رسیدن به حکمرانی دست تعدی گشود و راه مخالفت پیش گرفت . چون محاصره هرات امتداد یافت ، در آرمضان دشمنان خواه و ناخواه درهای قلعه را گشودند ، و افغانان فراه نیز باطاعت در آمدند ، و هرات و فراه بخاک ایران ملحق گشت .